

فصلنامه سیاست خارجی  
سال سی و دوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۷، صص ۲۰۰-۱۵۹

۶

# سیاست اوراسیایی ایران، انقلاب اسلامی و سیاست خارجی

دکتر جهانگیر کرمی<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>. دانشیار روابط بین الملل دانشگاه تهران jkarami@ut.ac.ir

## چکیده

در چهلمین سال پیروزی انقلاب اسلامی در ایران بررسی دستاوردهای آن در سیاست خارجی در منطقه اوراسیای مرکزی کار ساده‌ای نیست زیرا در این چهار دهه تحولات ژئوپلتیک گسترده‌ای در منطقه ایجاد شده است. این دوران را می‌توان به دو مرحله دهه نخست و زمان شوروی و سه دهه بعدی و عصر پسا شوروی تقسیم کرد. در دوران نخست که دوره انقلاب و جنگ تحمیلی بود، قلمرو اوراسیایی در چارچوب اتحاد شوروی و بلوک شرق محیطی بسته و نفوذ ناپذیر تلقی می‌شد اما با پایان جنگ و آغاز دوره سازندگی در ایران و تحول سیاست خارجی آن، محیط اوراسیایی نیز عرصه ژئوپلتیک جدیدی برای حضور و نفوذ ایران شد که ایران با سیاستی عملگرا به تعامل با آن پرداخت. پرسش اصلی این مقاله آنست که سیاست خارجی اوراسیایی ایران در این چهار دهه بر اساس چه اصول و مفاهیمی شکل گرفت، متحول و اجرا شده و چه نتایجی داشته است؟ ایده این نوشته آنست که در دوره نخست سیاست خارجی ایران با یک نگرش کلان به شوروی شکل گرفته بود، اما در دوره دوم به شکل عملگرایانه تر و در چارچوب یک سیاست چند بخشی و معطوف به ثبات منطقه‌ای، روابط اقتصادی و نفوذ فرهنگی تداوم یافته و این حوزه به تنوع رفتار خارجی ایران و فرصت بازیگری آن تبدیل شده است. برای بررسی این ایده کوشیده ام تا نخست به مبانی نظری اشاره کرده سپس وضعیت محیط منطقه‌ای را ترسیم نموده و با اصول، تحولات و کارکرد سیاست خارجی ایران، دستاوردهای آن را بیان نمایم.

واژگان کلیدی

جمهوری اسلامی ایران، انقلاب اسلامی، منطقه اوراسیای مرکزی، سیاست خارجی، دستاوردها.

## مقدمه

چهل سال از انقلاب اسلامی در ایران می گذرد و دولت جمهوری اسلامی ایران در طول چهل سال گذشته سیاست خارجی پویا و پر مساله‌ای را پشت سر گذرانیده و برای استقلال عمل خود در چارچوب سیاست نه شرقی، هزینه های زیادی پرداخته و در این مدت با وجود اصل ثابت استقلال عمل و انقلابی گری ضد ساختاری، اما تحولات و پویایی هایی را در دیپلماسی و عملکرد خود تجربه نموده است. این موضوع بویژه با توجه به تحولات محیط داخلی، منطقه‌ای و جهانی قابل درک و تحلیل است. برای یک کشور انقلابی با داعیه های جهانی و برخوردار از پیشینه تاریخی یک قدرت تمدنی و فرهنگی و سیاسی مهم در منطقه و جهان در دورترها و یکی از ۲۵ دولت مستقل جهان که میثاق جامعه ملل را تصویب نموده بود، و در یکی از کانون های اصلی سیاست بین المللی، امر بین المللی و عرصه سیاست خارجی موضوعی حیاتی و مشغله‌ای روزمره تلقی می شد. یکی از مسائل اصلی سیاست خارجی ایران در این مدت موضوعات ساختاری بین المللی در چارچوب بلوک بندی دوره جنگ سرد و سپس دوران گذار از آن تا امروز در قالبهایی چون نظام یک - چند قطبی بوده و در این رابطه از همان آغاز سیاست نه شرقی و نه غربی به عنوان اصلی بنیادین مطرح شده است. از این رو، توجه به مساله شرق هم در چارچوب مفهوم نه شرقی و نه غربی و رد سیطره و نفوذ خارجی غرب و شرق و بلوک شرقی و کمونیستی و ابرقدرت شوروی در سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۰ ادامه یافته و پس از فروپاشی بلوک شرق، کم کم جای خود را به سیاستی متفاوت بر اساس شرائط جدید موسوم به «نگرش شرقی» داده که مورد توجه دولت هشتم و نهم بوده و اخیرا نیز مورد توجه دوباره قرار گرفته و به مباحث و مجادلاتی در عرصه نظری و موضوعی در داخل کشور منجر شده است و نگرانی هایی را نیز به دنبال داشته است. منطقه‌ای که به اوراسیای مرکزی یا اوراسیا موسوم شده چه در دوره شوروی و چه پس از آن در قالب مناطق آسیای مرکزی، قفقاز، و حوزه روسی و اسلاوی آن، برای ایران از اهمیت زیادی برخوردار بوده و یکی از حوزه های مهم

راهبردی برای امنیت، منافع ملی و نفوذ منطقه‌ای ایران محسوب می‌شود. ارتباطات ایران و این منطقه قدمتی هزاران ساله داشته و نفوذ ایران و آثار ماندگار آن از کاشغر چین تا شمال دریای سیاه هنوز کمابیش قابل رویت است. اما در سه دهه گذشته است که این قلمرو در چارچوب تحولات عصر مدرن معنای ژئوپلتیک جدیدی یافته و عرصه یک بازی بزرگ بین‌المللی واقع شده است و از آن مهم‌تر اینکه در سه دهه اخیر با ظهور در چارچوب بازی بزرگ بین‌المللی جدید به یک فرصت و البته مساله ژئوپلتیک بنیادین برای دولتهای پیرامونی و از جمله جمهوری اسلامی ایران تبدیل شده است.

جمهوری اسلامی ایران از زمان پیروزی انقلاب تا کنون نسبت به قلمرو منطقه‌ای شمالی خود حساسیت‌های ویژه‌ای داشته و بویژه پس از استقلال جمهوری‌های منطقه سیاست فعالی را در قبال آنها دنبال نموده است. در مورد سیاست منطقه‌ای ایران می‌توان پرسش‌های زیادی مطرح کرد، اینکه این منطقه در چهار دهه اخیر چه اهمیت و اولویتی برای سیاست خارجی ایران داشته، چه تحولاتی در این دوره در آن صورت گرفته، اهداف و منافع جمهوری اسلامی ایران در منطقه چه بوده و چه نقشی در این منطقه داشته و به چه دستاوردهایی رسیده است؟ همگی از پرسش‌های مهم در این رابطه هستند. اما پرسش اصلی این مقاله آنست که سیاست خارجی اوراسیایی ایران در این چهار دهه بر اساس چه اصول و مفاهیمی شکل گرفت، متحول و اجرا شده و چه نتایجی داشته است؟

ایده‌ای که نگارنده مطرح می‌کند و می‌کوشد آن را در خلال مباحث مورد بررسی و تحلیل قرار دهد آنست که منطقه اوراسیایی از نگاه جمهوری اسلامی در ابتدا وجهی سلبی در قالب سیاست نه شرقی داشت، پس از فروپاشی نظام بین‌المللی دو قطبی به فرصتی ژئوپلتیک تبدیل شده و در سالهای اخیر در قالب شریکی امنیتی پدیدار شده است. البته این به معنای نبود برخی نگرانی‌های امنیتی نیست، اما روند کلی تحولات به سوی همکاری و تعامل بیشتر ایران و منطقه بوده و از نگاه نگارنده ایران پس از سال ۱۹۹۱ در حرکت به سوی موقعیت و نقش قدرت منطقه‌ای از فرصتهای ژئوپلتیک همانند خروج شوروی از افغانستان، استقلال کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز بهره گرفته است. اما نکته مهم در این نوشته آنست که از یک سیاست فراگیر و یکپارچه نمی‌

توانیم سخن بگوییم، بلکه سیاست منطقه‌ای ایران در این چهل سال متحول بوده و دو دوره را در بر می‌گرفته است. در دوره نخست سیاست خارجی ایران با یک نگرش ایدئولوژیک و کلان به شوروی شکل گرفته بود، اما در دوره دوم به شکل عملگرایانه تر و در چارچوب یک سیاست چند بخشی و معطوف به ثبات منطقه‌ای، روابط اقتصادی و نفوذ فرهنگی تداوم یافته و این حوزه به تنوع رفتار خارجی ایران و فرصت بازیگری آن تبدیل شده است. سیاست خارجی ایران به دلایلی چون ضعف اقتصادی و بخش خصوصی در کشور، نگرش نخبگان منطقه و فضای رسانه‌ای و سیاست‌های اعمال فشار غرب علیه ایران نتوانسته است که در حد و اندازه‌های متناسب با اشتراکات تاریخی، فرهنگی و جغرافیایی با منطقه عمل کند و لذا حلقه مفقوده در روندهای کلان منطقه‌ای از طرح‌های حمل و نقلی تا انتقال انرژی و نهادگرایی و همگرایی بوده است.

برای بررسی این ایده، کوشش شده تا نخست یک مبنای مفهومی، نظری و مدل تحلیلی ارائه شود. پس از آن وضعیت منطقه و روند تحولات آن مورد بررسی قرار گرفته و سپس به اصول کلان و اهداف و اولویتهای سیاست خارجی ایران بپردازم. اما موضوع اصلی این نوشته به مبحث عملکرد و دستاوردهای ایران در منطقه اختصاص دارد که کوشش خواهیم کرد تا آن را در بازه‌ای چهار دهه‌ای و البته به طور مختصر مورد توجه قرار دهیم. در پایان نیز نتایج این مباحث و چشم انداز آینده آنها ارائه می‌شود.

### مبانی نظری و تحلیلی

اگر چه برای بررسی سیاست خارجی یک دولت در یک منطقه متحول و در یک دوره چهل ساله با فراز و نشیب‌های گوناگون، به دشواری می‌توان از یک نظریه بهره گرفت، اما از آنجا که داشتن مفاهیم و مدل‌هایی برای تحلیل می‌تواند از حیث تحلیلی و تبیینی مساعدت مهمی بنماید، در این بحث کوشش کرده‌ام تا به طور کوتاه به تمهیدی برای این موضوع بیندیشم. معمولاً مباحث سیاست خارجی بویژه زمانی که قرار است از درون مورد بررسی قرار گیرند، در چارچوب مکتب تحلیل سیاست خارجی که از دهه ۱۹۵۰ مطرح شده مورد تحلیل قرار می‌گیرند. در این رابطه به نظر می‌رسد تئوری‌های گفتمان و نقش بویژه از منظری سازه‌انگاره خیلی اهمیت دارند و برای

درک و تحلیل سیاست خارجی یک کشور انقلابی و تعاملات آن با محیط منطقه‌ای و بین‌المللی بسیار به ما کمک می‌کند. معمولاً سیاست خارجی دولت‌ها از منافع ملی، اهداف، برنامه‌ها و رفتارهای آنها تشکیل می‌شود. اما منافع ملی، خود از رهگذر هویت دولت و گفتمانهای آن تکوین می‌یابد. بر مبنای هویت دولت، گفتمان‌های سیاست خارجی در هر عصر و دوره‌ای و نسبت به هر منطقه‌ای به وجود می‌آیند و گفتمان نظامی از ارزشها و قواعد در یک چارچوب مفهومی زبانی است که بر شکل‌گیری منافع و انجام رفتارها حاکم است (Larson, 1997: 7-8). از این نگاه، گفتمان‌ها در هر دوره‌ای تأثیری اساسی بر تکوین و شکل‌گیری سیاست خارجی یک کشور نسبت به یک موضوع یا منطقه یا حتی دولت دارند.

تئوری نقش بیشتر از حوزه علوم اجتماعی گرفته شده و در بحث‌های سیاست خارجی مورد توجه است و به درک بازیگران از جایگاه و موقعیت و کنش خود در جمع و در برابر دیگران اشاره دارد. این مفهوم نخست به عنوان یک رویکرد در مطالعه سیاست خارجی با اثر مهم هالستی با عنوان تحلیل سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل مطرح شد، که بر تاثیر ادراکات تصمیم‌گیرندگان در مورد نقش دولتشان در صحنه جهانی بر رفتار سیاست خارجی آن دولت تأکید داشت. از نگاه او، مفهوم نقش ملی، تعریفی است که دولتمردان از انواع تصمیمات، تعهدات، قواعد و اقدامات مناسب برای دولتشان و وظایفی که دولتشان باید در شرایط گوناگون جغرافیایی و موضوعی بازی نماید، به عمل آورند. او به شازنده نقش اشاره کرده است که دولتها می‌کوشند خود را در آن چارچوب ظاهر نموده و رفتار کنند. نقش‌های مهم مورد توجه او شامل نقش سنگر انقلاب و نیروی رهایی‌بخش، حامی جنبش‌های رهایی‌بخش، عامل ضد امپریالیست، رهبر منطقه‌ای، دولت توسعه‌گرا، دولت میانجی، دولت ایدئولوژیک می‌باشد (بنگرید به: هالستی، ۱۳۷۲: صفحات ۹۸ تا ۱۰۸). اما رویکرد هالستی از زمان خود جلو بود و قابلیت‌های مهم آن برای بحث ساختار-کارگزار چندان مورد توجه قرار نگرفت بلکه استفاده از نظریه نقش بیشتر در ارتباط با نظریه‌های ساختاری روابط بین‌الملل، به ویژه بررسی سیاست خارجی امریکا مورد توجه واقع شد. در دهه گذشته توجه جدیدی به تئوری نقش ایجاد شده که از کارهای قبلی متفاوت است، زیرا بیشتر با رویکرد

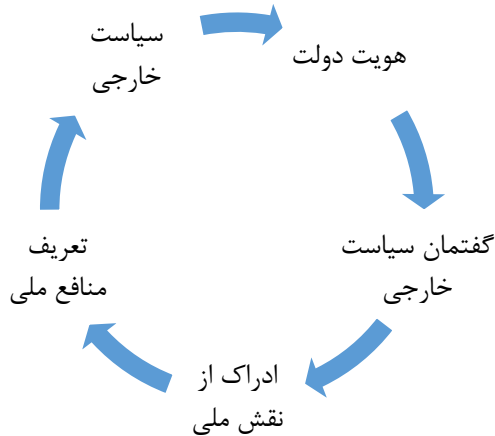
روانشناختی به تحلیل سیاست خارجی ارتباط دارد. آنگونه که مکتب تحلیل سیاست خارجی به طور فزاینده‌ای برای تحلیل و درک سیاست خارجی دولتهای کوچکتر که محدودیت‌های قابل توجهی در عملکردهای بین‌المللی دارند، مورد توجه قرار گرفته، نظریه نقش نیز جذابیت بیشتری پیدا کرده است. تمرکز این نظریه بر ادراکات تصمیم‌گیرندگان از نقش دولت خود در سیاست‌های بین‌المللی، فهم سیاست خارجی تعداد بیشتری از کشورها در عرصه جهانی را افزایش می‌دهد (Breuning, 2017:1-2).

ادراکات از نقش ملی شامل دیدگاهها و فهم‌های مشترک در رابطه با نقش و هدف واقعی دولت خود به عنوان یک مجموعه اجتماعی در عرصه بین‌المللی است که محصول تاریخ، خاطرات و اجتماعی شدن است. این عوامل ممکن است متعارض باشند اما بیشتر موارد سازگاری دارند. از نگاه هیمنانس، ادراک‌ها از نقش ملی به یک درک فردی از هویت دولت و احساسش از اینکه یک ملت به دنبال چیست و در مقایسه با دیگران در عرصه بین‌المللی به طور طبیعی چه می‌خواهد و جایگاهش به طور طبیعی کجاست (Hymans 2006: 18). تمایزی میان اندیشمندان امریکا و اروپا در این رابطه مطرح می‌شود که دسته اول بر اهمیت کیفیت‌های مادی و شناختی به عنوان عوامل تعیین‌کننده در شکل دهی به نقش‌های ملی تمرکز دارند و دومی‌ها با بکارگیری یک رویکرد بر ساختی بر اهمیت تعاملات اجتماعی که در آنها نقش‌ها به دلایل موثر بر اقدام‌ها تاکید می‌نمایند. با وجود این، همگی بر این امر متفقند جدا از عوامل داخلی مانند هویت‌ها و توانایی‌ها، که ادراکات از نقش‌های ملی را شکل می‌دهند، این ادراکات در واکنش به انتظارات دیگران شکل می‌گیرند (Ifantis, 2015: 12).

از مجموعه این بحث می‌توان سیاست خارجی یک کشور را فراتر از مباحثی مانند صرف منافع ملی، تهدیدات، محیط، قدرت، اتحاد موازنه و یا رویکردهای همکاری جویانه و نهادها و همگرایی‌ها، عمدتاً در چارچوب درک از هویت ملی، گفتمان‌های حاکم بر سیاست خارجی در هر دوره‌ای، نگرش‌ها و ادراکات دولتمردان به نقش دولت خود که طبعاً با نگاه به و تفسیر از هویت تاریخی، وضعیت موجود ملی، داعیه‌های عقیدتی، و قابلیت‌های کشور شکل گرفته، و واکنش‌های محیط به این نقش درک و تحلیل و تبیین نمود. بر این اساس، ادراک از نقش‌ها در یک تعامل کارگزاری و ساختاری و در تعامل با

محیط و فرصتها و فشارهای آن مفهوم می یابد و نتایج سیاست خارجی نیز بر تعدیل و تطبیق رویکردهای هویتی موثر خواهد بود. مدل تحلیلی زیر این وضعیت را نشان می دهد:

برداشت از هویت دولت ← گفتمان های سیاست خارجی ← ادراک دولتمردان از  
نقش دولت ←  
تعریف منافع ملی و اولویتهای کشور ← اهداف، برنامه ها و  
رفتارهای سیاست خارجی در محیط منطقه ای



بر این بنیان، نقش و ماهیت جمهوری اسلامی ایران با وجود تداوم در اصول کلان اما در عمل در ادراکات تصمیم گیرندگان اصلی سیاست خارجی از یک دستگاه مبارزه علیه ساختارهای ناعادلانه بین المللی تا بازیگری متعارف تر با اولویتهای اقتصادی و عملگرایانه و پس از آن یک قدرت سر آمد منطقه ای در چارچوب سند چشم انداز بیست ساله، و سرانجام با افزایش درآمدهای نفتی در سالهای دهه سوم انقلاب و تلاش برای یک نقش منطقه ای موثرتر و سرانجام تعامل سازنده در دهه چهارم متحول شده است. در دهه اول انقلاب اسلامی گفتمان صدور انقلاب و رهبری نهضت های ضد استکباری



به این ادراک و نقش شکل می داد اما دهه دوم این نقش به یک دولت با اولویت سازندگی و سیاست خارجی تنش زدا تغییر کرد و پس از آن نیز دوره‌ای از بازگشت به نقش اولیه و سپس تعدیل آن را شاهد بوده ایم.

### دگرگونی های منطقه اوراسیایی

منطقه اوراسیایی در دوره جنگ سرد عمدتاً به عنوان قلمرو شوروی، بلوک شرق، و جهان سوسیالیستی مورد بحث بود. اتحاد شوروی که از پانزده جمهوری در پنج بخش آسیای مرکزی، قفقاز، فدراسیون روسیه، شرق اروپا و بالتیک تشکیل شده بود، رهبری منطقه بزرگتری در قالب بلوک سوسیالیستی را بر عهده داشت که اگر چه در سراسر جهان پراکنده بود، اما بیشتر در همین محدوده اوراسیایی متمرکز شده بود. این منطقه در چهار دهه اخیر از یک وضعیت بسته در درون مرزهای آهنین اتحاد شوروی به یک وضع باز و استقلال پانزده دولت در قالب مناطق ژئوپلتیک جدید تبدیل شده است. از زمانی که مفهوم اوراسیا در اواخر سده نوزدهم از سوی ژئوپلیتیسین های بریتانیایی به عنوان قلب زمین مطرح شد و سپس نظریه های ژئوپلتیک دیگر در آلمان، فرانسه، روسیه و امریکا مطرح شد، تا زمان فروپاشی اتحاد شوروی، روسیه توانسته بود بخش اعظم این منطقه را در کنترل خود گرفته و با وجود دو جنگ جهانی از سوی آلمانها، اما این سیطره همچنان ادامه یافته و حتی پس از جنگ جهانی دوم نیز این کنترل گسترش یافته و در قالب ایدئولوژی کمونیستی و بلوک شرق تا قلب اروپا کشیده شد و دیوار آهنینی با حضور پانصد هزار نظامی روس، و جنگ افزارهای هسته‌ای و زرهی و موشکی آن را پاسداری نمود. شوروی نه تنها به مدد شکست دادن آلمان، اروپای شرقی را در سیطره نظامی و سیاسی گرفت، بلکه در سالهای پس از جنگ جهانی دوم گامهای مهمی برای کنترل یونان و ترکیه برداشته و با تداوم حضور نیروهای نظامیشان در ایران کوشید تا مناطقی از ایران را نیز تجزیه نماید. در سالهای ۱۳۷۹ تا ۱۳۹۱ که همچنان اتحاد شوروی در این گستره حکمرانی می کرد، مهم ترین تحول را باید اشغال افغانستان از سوی ارتش سرخ دانست که جنگ را به جنوب آسیا کشانیده و یک دهه پر تلاطم را در این منطقه شکل داد که هنوز هم با گذشت سه دهه از خروج ارتش سرخ

در سال ۱۹۸۸ از افغانستان، اما بسیاری از آثار و نتایج آن در افغانستان، منطقه و جهان موثر بوده و یا حضور و نفوذ دارند. در طول سالهای اشغال افغانستان، که به تعبیر محمد حسنین هیکل مصری «روسیه با یک بازی پیچیده امریکایی به افغانستان کشیده شد» یا به تعبیر ویلیام کیسی رئیس وقت سازمان سیا به شوروی «یک ویتنام با آن هدیه داده شد»، اتحاد شوروی نه تنها به حفظ منطقه اوراسیایی مطمئن بود، بلکه حتی در صدد ایجاد حاشیه‌ای امن برای آن در جنوب آسیا بود.

نگاه شوروی به انقلاب اسلامی ایران نیز از این منظر قابل توجه است. سالهای دهه ۱۳۴۰ تا انقلاب، مسکو کوشید تا روابط خوبی را با ایران با هدف دامن زدن به استقلال عمل شاه در برابر امریکا برقرار نماید. سیاست خارجی شاه هم در جستجوی یک سامانه نسبتاً مستقل بود که البته با تعارضاتی هم روبرو شد. از یکسو نماینده امریکا در منطقه بود، از سوی دیگر می کوشید تا با چین و شوروی و اعراب روابط خوبی داشته باشد. این موضوع از طرف کرم‌لین به فال نیک گرفته می شد و از این رو، آنها نه تنها در حوزه اوراسیایی خود بلکه حتی تا حوزه‌های پیرامونی آن از شرق آسیا تا جنوب آسیا و خلیج فارس و خاورمیانه و در قالبهایی مانند تجاوز مستقیم، جنگ نیابتی و متحدان منطقه‌ای مانند عراق و سوریه و یمن جنوبی به حفظ و گسترش نقش و نفوذ خود اصرار داشتند. اما شوروی در سالهای آغازین دهه هشتاد میلادی درگیر مشکلاتی شد که ناگزیر به تجدید نظر در بسیاری از اصول و مبانی فکری و ایدئولوژیک خود شده و از سال ۱۹۸۵ به بعد بتدریج از نقش یک ابرقدرت جهانی تجدید نظر نمود. این موضوع سرانجام با خروج ارتش سرخ از افغانستان و سپس از اروپای شرقی و انحلال پیمان ورشو در سال ۱۹۸۹ شرایط جدیدی را برای جهان و منطقه و دولتهای منطقه به وجود آورد و طبیعتاً برای ایران نیز نمی توانست بی تاثیر باشد. در این محیط جدید فرصتها و امکان‌های بی نظیری ظهور یافت و در کنار آن البته باید از مخاطرات نو و محدودیتهای موجود سخن گفت که در طول سه دهه اخیر از مسائل و مشکلات موجود در منطقه و نقش آفرینی قدرتهای خارجی ایجاد شده است. وقتی از حوزه اوراسیای مرکزی در دوره پسا شوروی سخن می گوئیم، منظورمان بیشتر روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز است که جمعا نه جمهوری شوروی را شکل می دهند و به لحاظ جغرافیایی در جوار ایران قرار دارند و در

این مباحث خیلی به کشورهای دیگر این حوزه همانند اوکراین، بیلاروس، مولداوی و جمهوری های بالتیک نمی پردازیم. حال با این بررسی کوتاه باید ببینیم که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در این عرصه با چه اهداف و برنامه هایی شروع و چگونه اجرا شده است و این موضوعی ست که در بخش های بعدی به آن می پردازیم.

### سیاست منطقه‌ای ایران

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ماحصل یک انقلاب بزرگ و یک تجربه طولانی تعامل جهانی بود. ایران از سه هزار سال قبل یک امپراتوری بوده که قلمرو عمل منطقه‌ای آن از چین تا یونان و از سرزمین های آسیای مرکزی و جنوب روسیه تا شمال افریقا بوده و در دوره های مختلف بر بخش هایی از این سرزمین ها به طور مستقیم و یا غیر مستقیم حکمرانی و اعمال نفوذ داشته است. با وجود فراز و نشیب های مختلف اما از زمان سقوط صفویه و سپس نادرشاه افشار و کریم خان زند و سرانجام آقا محمد خان قاجار که داعیه های فرا سرزمینی و نفوذ فرا منطقه‌ای به عنوان بخشی از حکمرانی ایرانی تلقی می شد، بتدریج از اوان سده نوزدهم میلادی بود که این وضعیت بطور اساسی به چالش طلبیده شد.

دو رویداد بزرگ در اواخر سده هیجدهم در این رابطه را باید بسیار مهم دانست که یکی تصرف هند از سوی بریتانیا و دومی تصرف قفقاز شمالی از سوی روسیه بود که در سده نوزدهم به یک بازی بزرگ میان دو قدرت جهانی رقم زد و آنها را از اروپای شرقی تا حوزه مدیترانه و ایران و افغانستان تا چین و ژاپن درگیر یک بازی بزرگ ساخت. ایران در این میانه بازی بزرگ نقشی کلیدی داشت و از آن زمان موضوع رقابت و مصالحه گردید و با وجود انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷ و تحول جایگاه ایران، اما تا پایان دوره پهلوی و با وجود تلاش هایی که در دوره های مختلف برای توسل به قدرت سوم از فرانسه دوره ناپلئون تا آلمان نازی و سپس امریکا، و یا تلاش برای استقلال عمل در قالب موازنه منفی زمان محمد مصدق یا موازنه مثبت زمان پهلوی دوم در دهه های بعدی، اما همچنان نقش ایران در چارچوب آن بازی و اشکال جدیدی از آن تعیین می

شد و معمولاً موضوع رقابت و مصالحه‌هایی واقع می‌شد که سقف بازی آن را محدود می‌ساخت و تنها با انقلاب اسلامی بود که این وضعیت تغییر اساسی یافت.

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز بر مبنای ویژگی‌های تاریخی و جغرافیایی کشور و به ویژه هویت دینی و انقلابی آن و طبق قانون اساسی دارای اصول و مبانی زیر است از: نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری؛ ظلم‌ستیزی، عدالت‌خواهی و استکبارستیزی؛ حمایت از مستضعفان و جنبش‌های آزادی‌بخش؛ حمایت و دفاع از مسلمانان؛ همزیستی مسالمت‌آمیز و صلح‌طلب؛ عدم مداخله در امور داخلی کشورها و احترام متقابل؛ و تعهد به قراردادهای و قوانین بین‌المللی (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۲۹). اما در عمل طی چهار دهه گذشته، تلفیقی از این آرمانها با واقعیت‌های منطقه به سیاست خارجی ایران در جهان و به ویژه در مناطق جدا شده از شوروی شکل داده است که به نگاهی فرهنگی و تمدنی تعارضات را حل کند. بر این اساس، اصول سیاست خارجی ایران در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز را می‌توان در ابعاد زیر خلاصه نمود: تاکید بر استقلال ملی جمهوری‌های جدید؛ تقویت همکاری‌های منطقه‌ای؛ توسعه همکاری‌های تجاری و اقتصادی؛ کمک به دسترسی جمهوری‌ها به بازارهای خارج؛ ثبات و امنیت منطقه؛ حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات؛ نفی سلطه‌دردت‌های بیگانه و عدم مداخله؛ حاکمیت و تمامیت ارضی کشورهای منطقه؛ مخالفت با حضور بیگانگان در دریای خزر؛ همکاری منطقه‌ای برای تعیین رژیم حقوقی دریای خزر؛ غیرنظامی بودن دریای خزر؛ و تلاش برای تقویت اعتماد متقابل. این اصول حاکی از این است که جمهوری اسلامی ایران، به دور از افراط و گرایش‌هایی که همواره از سوی قدرت‌های غربی و به خصوص آمریکا به آن متهم می‌شده به طور اصولی نسبت به سیاستگذاری در مورد برقراری روابط با کشورهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز اقدام نموده است (واعظی، ۱۳۸۶: ۳۴۸ - ۳۴۹). گفتمان‌های اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به طور کلی عبارتند از: گفتمان ایدئولوژیک، گفتمان فرهنگی - تمدنی، و گفتمان ژئوپلیتیک. می‌توان این گفتمان‌ها را در اشکال آرمان‌گرایی امت‌محور، مصلحت‌گرایی مرکز‌محور، واقع‌گرایی اسلامی، صلح‌گرایی مردم‌سالار و اصول‌گرایی عدالت‌محور تصویر کرد. در ساده‌ترین شکل ممکن، این گفتمان‌ها را می‌توان در آرمان‌گرایی دهه

نخست انقلاب اسلامی، سازندگی، اصلاحات، اصول‌گرایی و اعتدال‌گرایی در دوره‌های بعد دریافت. گفتمان آرمانگرایی بر پایه ایدئولوژی اسلامی استوار است و به آرمان‌ها و ارزش‌های اسلامی توجه می‌کند. این ارزش‌ها و آرمان‌های اسلامی بر هر ارزش و منفعت دیگری برتری دارند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۱۷). این گفتمان اما کمتر اهمیتی در تدوین سیاست منطقه‌ای ایران در حوزه اوراسیای مرکزی نیافت؛ زیرا تکوین سیاست خارجی ایران در این منطقه در زمانی بود که سیاست‌سازندگی کشور پس از جنگ ایران و عراق در دستور کار قرار گرفته بود و ایران نمی‌خواست منافع ناشی از بازسازی اقتصادی و صنعتی کشور را فدای نگرش آرمانی نماید. در این رابطه، آنچه که از اهمیت زیادی برخوردار است، در واقع، تکوین سیاست خارجی ایران در آسیای مرکزی و قفقاز در دوره سازندگی بوده و هنوز هم کمابیش در چارچوب همان نگاه و تفکر با اندک تغییراتی پیش می‌رود.

اما نگرش یا گفتمان فرهنگی-تمدنی در سیاست خارجی ایران نسبت به آسیای مرکزی و قفقاز، با مفهوم و ایده "جهان ایرانی" یا "ایران‌شهری" سر و کار داشت و مرکز ثقل جهان ایرانی نیز دال متعالی "ایرانی بودن" است که به معنا و مدلول کلیه مفاهیم و اهداف سیاست خارجی ایران را تعریف و تعیین می‌کند. استقلال جمهوری‌های شوروی احیای بخش مهمی از جهان ایرانی را در دهه پایانی قرن بیستم موجب شده است و تولد کشورهای مستقل در آسیای مرکزی و قفقاز که زمانی بخشی از هسته مرکزی جهان ایرانی را تشکیل می‌داد، پایانی بر سیاست ایران زدایی از سوی شوروی در این حوزه تمدنی به شمار می‌رود. فرصتی که جمهوری اسلامی را قادر می‌سازد خلاء هویتی ناشی از اضمحلال شوروی را از طریق بازسازی و باز تولید هویت مشترک تاریخی و فرهنگی گذشته پر کند. هویتی که در برگیرنده اشتراکات و منافع مشترک بسیار است و به تامین و تحقق منافع ملی ایران کمک می‌کند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۵: ۱۲۴-۱۲۵). اما این در زمانی بود که قدرتهای بزرگ جهانی و منطقه‌ای هر یک به دنبال برقراری ارتباط با کشورهای منطقه بودند و کشورهای منطقه نیز در درجه نخست بر تامین نیازهای اقتصادی تاکید داشتند.

یکی دیگر از نگرش های مطرح در سیاست خارجی ایران گفتمان ژئوپلیتیک بود که بر اساس آن فروپاشی شوروی و استقلال جمهوری های آسیای مرکزی و قفقاز تحول و دگرگونی ژئوپلیتیک بنیادی در محیط جغرافیایی و امنیتی ایران دیده می شد. تغییر و تحولی که مفهوم و مدل راهبردی دو گانه ای برای جمهوری اسلامی در بر دارد. از یک سو، به معنای شکل گیری حوزه ژئوپلیتیک جدید آسیای شمال غربی است. این پهنه ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک، دارای ویژگی ها و ابعادی است که بازتاب ها و آثار راهبردی بسیار مهمی برای ایران دارد. در حقیقت، این رویداد بزرگ ژئوپلیتیک تأثیری اساسی نه تنها بر نگرش و روابط ایران با منطقه بلکه بر سایر مناطق و حتی در سطح جهانی داشت و بعدها تا مرز تبدیل گفتمان ایدئولوژیک سالهای نخست انقلاب به گفتمان ژئوپلیتیک ادامه یافت. به هر حال، پیوستگی ژئوپلیتیک ایران و منطقه آسیای مرکزی و قفقاز موجب شده تا برخی تحلیل گران تاکید کنند که بدون نقش آفرینی ایران در منطقه، ثبات در این عرصه همچنان آسیب پذیر خواهد ماند ( Yuldasheva, 2008: 13 ) و ایران در حقیقت حلقه مفقوده همکاری و همگرایی منطقه ای است.

از نگاه ادموند هرترزیگ، در این دوره سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نسبت به سال های بعد از انقلاب اسلامی تغییر کرد و کمتر علائق ایدئولوژیک را در دستور کار خود قرار داد. زیرا جمهوری اسلامی ایران بیشتر به منافع ملی حیاتی مانند استقلال، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی که تنها از طریق نظام بین الملل و قواعد آن حفظ می شد، توجه می کرد (هرترزیگ، ۱۳۸۳: ۲۳۸). به طور مشخص تر، از سال ۱۹۹۱ تا اوایل ۱۹۹۳ که برخی آن را " دوره شور و نشاط اولیه ایران " می خواندند، دولت و برخی نهادهای دیگر سعی در هدایت، تشویق و شکل دهی احیای مذهبی در آسیای مرکزی به طور محدودی نمودند. آن ها فعالیت های تبلیغی مذهبی، توزیع کتب دینی، پخش برنامه های رادیو و تلویزیون ایران در آسیای مرکزی، آموزش طلبه ها در حوزه های علوم دینی ایران و گشایش مساجد و مدارس دینی در آسیای مرکزی را برعهده گرفتند (هرترزیگ، ۱۳۸۳: ۲۴۲).

ایران هیچ کوششی برای صدور انقلاب اسلامی و یا رفتار سیاسی و عقیدتی در منطقه نکرد و از این رو تا حدود زیادی سیاست عمل گرایانه و واقعگرایانه را در پیش

گرفت؛ زیرا استقلال این جمهوری ها در زمانی بود که گفتمان عمل گرایی اقتصادی و واقعگرایی اسلامی بر سیاست خارجی ایران حاکم شده و از شدت توجه به ارزش ها و آرمان های انقلابی و اسلامی کاسته شده بود (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۸۹؛ ۱۲۲). در واقع، اصول و مبانی سیاست خارجی ایران در منطقه آسیای مرکزی عمدتاً از نگرش فرهنگی و تمدنی تاریخ و پیشینه اجتماعی و مذهبی مشترک و رویکرد اقتصادی مبتنی بر همکاری با دولتهای منطقه و دغدغه های امنیتی ناشی از نفوذ و حضور قدرتهای خارجی و تهدید برخاسته از رقابت جویی آنها بر می خاست و در نتیجه نگرش آرمانی و ایدئولوژیک نتوانست غلبه یابد و ایران بیشتر به عنوان بازیگر خواستار ثبات و کمک کننده به امنیت منطقه ای و میانجیگر در بحران های منطقه شناخته شده است. سیاست خارجی ایران در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز بیشتر از عامل های فرهنگی و تاریخی و تمدنی تاثیر گرفته و زیرساختهای نرم افزاری در تعریف منافع و تکوین اهداف ایران تأثیری مهم داشته اند. می توان مهمترین اهداف و منافع سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را به شکل زیر معرفی نمود: گسترش روابط با کشورهای منطقه؛ نقش آفرینی محوری در منطقه؛ حفظ ثبات و امنیت در منطقه؛ جلوگیری از نفوذ قدرت های رقیب؛ و تقویت مؤلفه های فرهنگی و تمدنی ایرانی و اسلامی.

دولت جمهوری اسلامی ایران در راستای تحقق این اهداف و منافع، واقع نگرانه و عمل گرایانه، بیشتر بر عناصر اقتصادی، و فرهنگی و ژئوپلیتیک تأکید نموده است. از نخستین روز های استقلال جمهوری های سابق شوروی، جمهوری اسلامی ایران توجه ویژه ای به منطقه داشت و ستادی فعال را برای این منظور طراحی نموده بود و رئیس جمهور وقت نیز شخصا جلسه ای ماهانه را برای بررسی پیشرفت روند روابط اداره می کرد و وزیران مرتبط با این حوزه در این جلسه حضور می یافتند و وزیر خارجه دبیر این ستاد بود (افشردی: ۱۳۸۶: ۳۴۶-۷). از همان ابتدا بنا به دلایل مختلف و از جمله نگرش دولت جدید ایران و گفتمان حاکم بر سیاستهای کلان ملی، یکی از حوزه های مهم در تعریف منافع و اهداف ایران، حوزه اقتصاد و تجارت بود و در این رابطه، جمهوری اسلامی ایران از نخستین سالهای استقلال کشورهای

منطقه، اهداف زیر را دنبال نموده است: روابط تجاری دو جانبه؛ همکاری‌های منطقه‌ای اقتصادی نهادی منطقه‌ای؛ و مشارکت در طرح‌های حمل و نقل و انتقال انرژی.

### عملکرد سیاست خارجی

سیاست ایران در منطقه را می‌توان در دو دوره بررسی کرد که دوره نخست از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷ و حتی ۱۳۷۰ یعنی دهه نخست زمان انقلاب و جنگ را در بر می‌گیرد و سیاست خارجی ایران عمدتاً در چارچوبی ساختاری و در قبال بلوک شرق قابل تحلیل است و در حوزه روابط نیز به روابط با شوروی مرتبط بود. اما دوره دوم هم به لحاظ زمانی و هم حوزه فعالیت بسیار گسترده‌تر و پیچیده‌تر است و سه دهه پس از فروپاشی شوروی و استقلال دولتهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز را در بر گرفته است. در مرحله نخست، سیاست ایران در چارچوب سیاست نه شرقی و نه غربی و مسائل مربوط به روابط شوروی و عراق و حمایت‌های نظامی این کشور از دولت عراق، اشغال افغانستان و جریان چپ داخل کشور جریان داشت. روس‌ها پس از پیروزی انقلاب اسلامی، حتی حزب توده را وادار به همراهی با امام خمینی (ره) نمودند و هنگامی که امریکا تلاش نمود ایران را تحت فشار اقتصادی قرار دهد، روابط خود با ایران را گسترش دادند. اما نگاه ایران به شوروی فراتر از چارچوب نگرشی جنبش غیر متعهدها بود و نفی کامل شرق و غرب را دنبال می‌کرد. کوزیچکین مأمور ک.گ.ب در تهران، نکته جالبی در خاطرات خود آورده که ژرفای نگاه امام خمینی به قدرتهای خارجی را در عمل نشان داده است: «رهبران شوروی وقتی تشخیص دادند حکومت تازه به قدرت رسیده کاملاً تثبیت شده است، فعالیت خود را برای تحکیم روابط دو کشور آغاز کردند و سفیر ما مأمور دیدار با آیت‌الله خمینی شد» و با اشاره به پاسخ سرد، سکوت و سرانجام خودداری امام از دیدار با سفیر افزوده است: «نتیجه مشخص این بود که ایرانی‌ها به هیچ وجه رغبتی به قبول کمک‌های شوروی نشان نمی‌دادند» (کوزیچکین، ۱۳۷۰: ۳۵۲ و ۳۷۸).

در ۱۸ آبان ۱۳۵۸ (۹ نوامبر ۱۹۷۹)، شورای انقلاب در تهران، مواد ۵ و ۶ قرارداد سال ۱۹۲۱ (دوستی شوروی-ایران) را لغو کرد و شوروی در برابر اقدام ایران واکنشی



نشان نداد (Hubel, 1989: 143). البته قبل از انقلاب نیز شاه بارها اعلام کرده بود که این قرارداد باطل و بی اعتبار است. اما جالب این است که خبرگزاری نووستی (آژانس خبری شوروی) در شصتیمین سالگرد امضای این قرارداد در فوریه ۱۹۸۱ و دو سال پس از لغو قرارداد از جانب ایران، مقاله‌ای در تمجید آن منتشر کرد (اسدی، ۱۳۷۱: ۱۵۳). در اوایل سال ۱۹۸۰ نیز ایران از فروش گاز به شوروی به دلیل بهای ارزان آن و مخالفت شوروی با افزایش بها، منصرف شد. البته خروج ایران از پیمان سنتو- که کریم سنجابی وزیر خارجه آن را اعلام کرد- و لغو قراردادهايش با امریکا و گروهان گرفتن کارکنان سفارت امریکا در تهران از اقداماتی بود که موجب خشنودی شوروی شد. (Moltz and Ross, 1989: 125-6) و به همین دلیل قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد را در مورد تحریم ایران وتو کرد. در ۳ مارس ۱۹۷۹، نیز برژنف از روابط همسایگی و تصمیم خود برای گسترش این روابط و نتایج مطلوب آن در مناسبات مسکو با تهران، سخن گفت. (Ramazani, 1990: 233). در کنگره بیست و ششم حزب کمونیست در ۲۳ فوریه ۱۹۸۱ انقلاب ایران را "حادثه‌ای منحصر به فرد" در نیمه دوم قرن بیستم، معرفی کرد که دستاوردهای استراتژیک عمده و پیامدهای ژئوپلیتیک بزرگی دارد. (Moltz: 127). او انقلاب ایران را به طور بنیادین حرکتی ضد امپریالیستی می‌داند. (Ramazani: 233) بنابراین، مسکو در روابط خود با امریکا، به انقلاب اسلامی به عنوان یک فرصت می‌نگریست و برغم مواجه شدن با بی‌اعتنایی تهران - که برآمده از ویژگی استقلال‌خواهی انقلاب و سیاست اصولی نه شرقی و نه غربی آن بود- همچنان می‌کوشید تا خود را به حکومت برخاسته از انقلاب نزدیک کند. نمونه‌ای مهم از چنین سیاستی، به روابط مسکو با حزب توده برمی‌گردد که تا آخرین روزهای دستگیری سران آن، مسکو همچنان بر همکاری حزب با حکومت ایران تأکید می‌کرد. کوزیچکین در خاطرات خود یادآور شده است: «رهبر شوروی که از استقرار روابط دوستانه با حکومت تازه ایران از طریق ایجاد رابطه مستقیم با آیت‌الله خمینی مأیوس شده بود، می‌خواست از حزب توده مانند اسب تروا استفاده کند. (کوزیچکین: ۴۰۰). حزب توده نیز با اعلام پشتیبانی از جمهوری اسلامی ایران، می‌کوشید که رو در روی آن قرار نگیرد. وزیر خارجه دولت موقت در اوان انقلاب اسلامی، روابط ایران با شوروی را در آن زمان،

"روابطی نه‌چندان دوستانه و نه‌چندان خصمانه" توصیف می‌کرد که با چهار مسئله روبرو بود: ملی کردن بیمارستان‌های خارجی، از جمله بیمارستان شوروی در تهران؛ قطع صدور گاز ایران به شوروی به دلیل اصرار مسکو بر پرداخت قیمتی در حدود یک دهم قیمت بازارهای جهانی؛ مخالفت مسکو با انتقال کنسولگری ایران از لنینگراد به عشق‌آباد؛ و سرانجام، مخالفت ایران با اشغال افغانستان. ("یزدی، ۱۳۸۸). قطب‌زاده وزیر خارجه وقت نیز در یادداشتی به سفارت مسکو در تهران خواستار کاهش تعداد دیپلمات‌های شوروی شد. (Chubin, 265).

روس‌ها حتی به دولت جدید ایران پیشنهاد فروش جنگ افزار دادند، اما دولت ایران نپذیرفت. در عین حال، هنگامی که بسیاری از کشورهای غربی به رهبری امریکا، ایران را تحریم تسلیحاتی نمودند، اتحاد شوروی اجازه داد بعضی از سلاح‌های بلوک شرق بطور غیر مستقیم وارد ایران شود. اما حمله شوروی به افغانستان با مخالفت شدید جمهوری اسلامی ایران مواجه شد و ایران به یاری مجاهدین افغان شتافت. دو عامل در سالهای ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ موجب دگرگونی روابط ایران و شوروی شد: نخست پیروزی ایران در جبهه‌های جنگ؛ دوم متلاشی سازی حزب توده از سوی تهران. هنگامی که ایران در جنگ در موضع تهاجمی قرار گرفت، کمک‌های نظامی شوروی به عراق از سر گرفته شد، مسکو براهمیت تمامیت ارضی عراق تأکید کرد و خواستار پایان جنگ گردید؛ اما این بار در افزایش توان نظامی عراق برای مقاومت در برابر ایران سهیم بود. این مساله در کنار مسائل دیگر، دولت ایران را برای حمله به حزب توده ترغیب کرد. در فوریه ۱۹۸۳، نورالدین کیانوری رهبر حزب توده دستگیر شد و ۱۸ دیپلمات شوروی از ایران اخراج شدند. از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۵، سیاست شوروی در قبال ایران بطور اساسی تغییر نکرد (هرمن، ۱۳۶۵: ۴۲). دگرگونی در کادر رهبری مسکو، آشکارا دولت شوروی را به خود مشغول ساخته بود. پس از مرگ برژنف، ابتدا چرنینکو و سپس آندروپوف به قدرت رسیده و به فاصله سه سال هر دو مردند. مسکو در این دوره بسیار علاقمند بود که جنگ خاتمه یابد، چرا که منافعش در پایان یافتن جنگ بود. مسکو نمی‌خواست هیچیک از طرفین به پیروزی قطعی دست یابند. این جنگ موقعیت شوروی را در ایران و نیز کشورهای متحدش در جهان عرب (جبهه پایداری عرب) به خطر انداخته بود. در

مجموع، شوروی‌ها از جنگ ایران و عراق برای معطوف کردن توجه افکار عمومی جهانی و غافل شدن آن از بحران افغانستان، عدم حمایت جدی ایران از مجاهدین افغان و نیز عدم صدور انقلاب اسلامی به جمهوری‌های مسلمان نشین شوروی بهره می‌گرفت (سردار آبادی، ۱۳۸۱: ۵۵).

تصمیم شوروی به خروج از افغانستان، با تداوم الزام و تعهد آن دولت در مورد تهیه انبوه تسلیحات و تجهیزات برای حکومت کابل و نیز تلاشهای دیپلماتیک جدید در خاورمیانه همراه و سازگار بود. شوارد نادره در ایران به حضور امام خمینی پذیرفته شد. او نه تنها نخستین وزیر خارجه شوروی بود که پس از هفت سال از ایران دیدن می‌کرد، بلکه نخستین وزیر خارجه‌ای بود که به حضور امام پذیرفته می‌شد. شوارد نادره حامل پیامی از میخائیل گورباچف برای امام خمینی بود که پاسخ آن به صورت نامه بسیار بی‌سابقه‌ای در ژانویه برای دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی فرستاده شد. آیت‌... خمینی در این نامه نیاز رهبر روسیه به مذهب را مطرح ساخت و گورباچف را به مطالعه پیرامون اسلام برای پر کردن خلأ ایدئولوژیک در نظام شوروی فرا خواند. به هر ترتیب، این نامه در بردارنده دعوت به بهبود روابط هم بود. سردبیر روزنامه تهران تایمز سیاست ایران را چنین تبیین کرد: «برای دفع فشارهای وارده به منظور منزوی کردن ایران در سطح بین‌المللی، جمهوری اسلامی ایران باید روابط و پیوندهای خود را با کشورهای حوزه اقیانوس آرام گسترش بخشد و نیز از لحاظ نظامی و سیاسی به سوی کشورهای بلوک شرق تمایل نشان دهد» (هرمن، ۱۳۶۵: ۴۶).

در بهار ۱۹۸۹، آیت الله هاشمی رفسنجانی رئیس وقت مجلس ایران دعوت اتحاد شوروی را که مدتها قبل به عمل آمده بود پذیرفت. وی اعلام کرد نامه امام خمینی با گورباچف عامل مهمی در تسریع این فرایند دیپلماتیک بوده است، ولی ایران همچنان به سیاست بی‌طرفی پایبند است. طبق اظهارات آقای هاشمی رفسنجانی، این اتحاد شوروی بود که دچار دگرگونی شده بود. گورباچف نیروهای شوروی را از افغانستان بیرون برده و پذیرفته بود که در آن کشور حکومتی بی‌طرف و اسلامی فارغ از نفوذ و مداخله بیگانگان روی کار آید. گورباچف حمایت از گروههای چپ و مارکسیستهای ایرانی را کاهش داد.

همچنین، فشار بر مذهب را در شوروی کاهش داد و در جنگ خلیج فارس نیز موضع بی طرفانه‌ای اتخاذ کرد و عراق را برای پذیرش قطعنامه ۵۹۸، که سازمان ملل برای اجرای آن تلاش می کرد، تحت فشار قرار داد. هر چند مسافرت آقای هاشمی به مسکو قبل از رحلت آیت‌ا... خمینی برنامه‌ریزی شده بود، ولی کمتر از سه هفته پس از تشییع پیکرامام صورت گرفت. آقای هاشمی در اتحاد شوروی از مسکو، لنینگراد و باکو دیدن کرد و پس از برگزاری مراسم نماز جمعه برای مردم آذربایجان سخنرانی نمود. ایران و شوروی در مورد اعلامیه‌ای در زمینه اصول روابط به توافق رسیدند. شوروی به توافقی‌های بلند مدت در زمینه همکاریهای اقتصادی و فنی با ایران و نیز ترتیبات کنسولی جدید دست یافت. در اطلاعیه‌های رسمی مشترک که پس از این دیدار صادر گردید، ایران و شوروی اعلام کردند که دیدگاه‌هایشان در مورد جنگ خلیج فارس کاملاً هماهنگ و سازگار است. آنها خواستار خروج همه ناوگانهای بیگانه از منطقه شدند، تا دولتهای منطقه خود امنیت و ثبات آن را تأمین نمایند. هر دو کشور از یک افغانستان مستقل و غیر متعهد و اسلامی که روابط دوستانه با همسایگان داشته باشد حمایت کردند و در مورد یک رشته ترتیبات اقتصادی نیز به توافق رسیدند. در میان این توافقی‌ها می توان به مبادله گاز و اعتبارات مربوط به حفاریهای اکتشافی در دریای خزر اشاره کرد. شاید شوروی پذیرفته بود که باید به تقویت بنیه دفاعی ایران کمک کند. برخی منابع اعلام کردند که انگیزه اصلی این سفر به دست آوردن تجهیزات پشتیبانی و نظامی بوده که با برخی توافقی‌ها در زمینه خرید تسلیحات و همکاری نظامی به دست آمده است. (هرمن، ۱۳۶۵: ۴۶-۴۷) مهم ترین دستاورد در این سفر، امضای موافقتنامه ۱۵ میلیارد دلاری ایران و شوروی بود. موضوع موافقتنامه توسعه همکاری‌های تجاری و گسترش سرمایه‌گذاری‌ها بود. در این رابطه، بین ۲ تا ۴ میلیارد دلار نیز به همکاری‌های نظامی و انتقال جنگ افزار اختصاص یافت. حتی برخی ارزش قرارداد تسلیحاتی دو کشور را ۶ میلیارد دلار دانسته‌اند. (احتشامی، ۱۳۷۸: ۱۵۶)

مرحله دوم سیاست منطقه‌ای ایران در حوزه شمالی به دوره پس از شوروی مربوط می شود که مقدمات آن از پایان جنگ تحمیلی و اصلاحات در شوروی فراهم آمد. روابط نوین ایران و روسیه از پایان جنگ تحمیلی در سال ۱۳۶۷ و خروج نیروهای

شوروی از افغانستان با سفر آقای هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور وقت مجلس شورای اسلامی به مسکو در سال ۱۳۶۸ و امضای قرارداد ۱۰ میلیارد دلاری همکاری های اقتصادی و فنی دو کشور آغاز شد. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، روسیه جدید و دولت سازندگی این روابط را حفظ کرده و بتدریج گسترش دادند. بازدید مقامات دو کشور در سطح وزرا (وزرای خارجه، دفاع و دبیران شورای امنیت) ادامه یافت. با وجود برخی موانع و مشکلات، اما عنصر ژئوپلیتیک و دور شدن روسیه از مرزهای ایران و کاهش عنصر تهدید برای تهران در کنار پیدایش یک منطقه حائل و مشترک که اینک در معرض حضور و نفوذ طرف های سوم قرار گرفته بود، شرایطی را پدید آورد که منافع دو کشور را به هم پیوند زد. با حذف سایه وحشتناک شوروی از ۲۲۵۰ کیلومتر مرز مشترک با ایران و دور شدن آن تا فاصله ای بیش از ۴۰۰ کیلومتری، شرایط کاملاً متحول شد. اما خلاء قدرت ایجاد شده در مناطق مجاور منجر به شکل گیری بحران و حضور قدرتهای خارجی گردید که از این جهت، دو کشور ایران و روسیه احساس خطر می کردند. از بین رفتن نظام پیشین، مجموعه ای از ساختارهای شکننده، ناپایدار و نیازمند را بجای گذاشته بود. اما بخاطر حاکمیت تفکر «آتلانتیک گراها» در روسیه، و اولویت بالایی که مقامات مسکو برای ادغام در نهادهای بین المللی و غربی قائل بودند، سیاست خارجی روسیه در سالهای نخست پس از فروپاشی، جایگاه مناسبی برای جمهوری اسلامی ایران قائل نبود، و حتی ایران را به عنوان یک کانون تهدید برای منافع خود در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز می پنداشتند. بطوری که در سال ۱۳۷۲، روابط دو کشور تا مرز قطع شدن پیش رفت. اما بتدریج، نگرش آتلانتیک گرا در روسیه زیر سؤال رفت و مسکو برای اقتناع افکار عمومی داخلی و نشان دادن استقلال عمل خود در روابط بین الملل به توسعه روابط با دولتهایی چون ایران پرداخت.

همکاری های اقتصادی دو کشور در دو دهه اخیر در زمینه های تجارت، انرژی، نیروگاه هسته ای و حمل و نقل در جریان بوده و در زمینه بازرگانی، حجم مبادلات دو کشور ایران و شوروی در سال ۱۹۹۱ حدود یک میلیارد و چهارصد میلیون دلار بود. اما با فروپاشی شوروی و در سالهای نخست که غربگرایان در مسکو نفوذ زیادی داشتند، روابط دو کشور کاهش یافت. از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵، این میزان از ۷۲۳ میلیون دلار به

۲۰۰ میلیون دلار کاهش یافت ولی در سالهای ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۶ به رقم چهار میلیارد دلار افزایش و سپس تحت تاثیر تحریم هسته‌ای کاهش یافت و در پنج سال اخیر بار دیگر روند افزایشی پیدا کرده است. یکی از پایه‌های مهم توسعه و همکاری میان کشورها، سیستم مناسب حمل و نقل است. بنابراین با درک این مسئله سعی شده که زیربنا و چارچوب حقوقی لازم برای آن ایجاد شود. طرح موافقتنامه راهگذر (کریدور) شمال و جنوب که توسط جمهوری اسلامی ایران، روسیه و هند در سال ۱۹۹۹ به امضا رسید یکی از پایه‌های مهم حقوقی این مسئله بوده که می‌تواند به تجارت و رشد اقتصادی منطقه کمک شایانی کند. این مسیر هند را به اروپا، با مسیری کوتاه تر و امن تر متصل می‌کند. اکنون کشورهای قزاقستان و بلاروس به این موافقتنامه پیوسته و کشورهایمانند عمان، بلغارستان، ارمنستان و آذربایجان تقاضای حضور در این موافقتنامه را دارند. تاکنون نشست‌های کارشناسی لازم در کشورهای عضو برگزار شده و محل دبیرخانه آن ایران تعیین شده است. براساس موافقتنامه ۱۵ میلیارد دلاری ایران و شوروی در سال ۱۳۶۸، (۱۹۸۹) حدود ۴-۲ میلیارد دلار به خرید جنگ‌افزار و تکنولوژی‌های مرتبط با آن اختصاص یافت. در سال ۱۳۸۰ نیز با وجود فشارهای امریکا و بویژه توافقنامه گور - چرنومردین در سال ۱۹۹۵ (که براساس آن پس از اتمام زمان قرارداد ده ساله ۱۹۸۹ در سال ۱۹۹۹ نایستی قرارداد دیگری در زمینه نقل و انتقالات تسلیحاتی منعقد شود)، روس‌ها، موافقتنامه مذکور را لغو کرده و سند همکاری‌های دفاعی - نظامی ده ساله‌ای را با وزیر دفاع ایران امضا کردند. خبرگزاری اینترفاکس به نقل از کارشناسان روس گزارش داد که همکاری‌های نظامی با ایران سالیانه ۳۰۰ میلیون دلار برای مسکو درآمد خواهد داشت. در سالهای اخیر نیز توافقات مهمی میان دو کشور امضا شده و بسترهای حقوقی و اداری لازم برای گسترش روابط ایجاد شده و روند این روابط به شکل فزاینده‌ای جریان دارد.

همکاری‌های منطقه‌ای یکی از مهم‌ترین عرصه‌های روابط دو دولت بوده که از افغانستان تا آسیای مرکزی، خزر، قفقاز و آسیای مرکزی و خاورمیانه را در بر می‌گیرد. دو کشور در سه مقطع و در سه بحران همکاری‌های مهمی داشته‌اند. نخست در بحران تاجیکستان در سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ که این همکاری به توافق سازش تاجیکان

انجامید. دوم در بحران افغانستان در سالهای ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ که تهران و مسکو از ائتلاف شمال در برابر طالبان حمایت نمودند و سوم هم بحران سوریه است که همکاری های دو طرف از سال ۲۰۱۱ آغاز و هنوز هم ادامه دارد. همچنین، باید به برخی منافع مشترک دو کشور در مسائل بین المللی اشاره کرد. دو کشور ایران و روسیه با نظام بین المللی تک قطبی، هژمونی آمریکا و یکجانبه گرایی آن مخالفت جدی دارند. جلوگیری از فشارهای آمریکا برای منزوی ساختن ایران در برخی مقاطع، دستیابی به قدرت مانور بیشتر در سطح بین المللی با همکاری های دولت های مستقل یا ناراضی از وضع موجود و نگرانی از گسترش ناتو از مهم ترین موضوعات مشترک در حوزه سیاست خارجی ایران و روسیه بوده است. نگاه ایران به روسیه از زمان فروپاشی شوروی دگرگون شده و سیاست خارجی کشورمان روابط با روسیه را در سه سطح دو جانبه، منطقه ای و بین المللی به عنوان فرصتی برای تامین منافع خود تلقی کرده و کوشیده است تا این روابط در عالی ترین وضعیت دنبال شود. اگر چه برخی مسائل و مشکلات نیز همواره در روابط دو دولت وجود داشته و موجب نگرانی دو طرف شده است. رفتار دولت روسیه در شورای امنیت سازمان ملل متحد در سالهای ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۱ و رای مثبت به هفت قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد و اجرای برخی محدودیتها در روابط دو جانبه موضوعاتی هستند که خلاف روح مناسبات دو کشور بوده است. اما پس از یک دوره تیره در روابط ایران و روسیه یعنی سال های ریاست جمهوری مددوف (۲۰۰۸ تا ۲۰۱۱)، روابط دو کشور با دوره جدید ریاست پوتین و نیز حسن روحانی در ایران، و شروع بحران سوریه، به همکاری های گسترده ایران و روسیه منجر شد و روابط گذشته بازسازی گردید و بویژه پس از برجام، این همکاری ها موجب شد تا با وجود فشارهای امریکا و خروج ترامپ، همکاری های تهران و مسکو در سطوح دوجانبه، منطقه ای و در حوزه های امنیتی و اقتصادی بسیار مورد توجه قرار گیرد.

براساس نظریه ژئوپلتیک مکیندر که هارتلند جهانی را کشورهای اوراسیایی در اوان سده بیستم می دانست (Mackinder, 1904) و نیز برژینسکی که صفحه شطرنج بزرگ سیاست بین الملل جهان امروز را قلمرو اوراسیایی تلقی می نماید (Brzezinski, 1997)، آسیای مرکزی به عنوان یکی از حوزه های این منطقه

ژئواستراتژیک، از اهمیت زیادی برخوردار بوده و از این رو، از زمان استقلال به یکی از کانونهای فعال جهانی تبدیل شده و در سه دهه اخیر با مسائل و ضرورت‌های مختلفی روبرو بوده و این مسائل چشم انداز آینده منطقه را در شرایط پیچیده‌ای قرار می‌دهند. آسیب‌پذیری مهم این منطقه، محصور بودن آن در خشکی است. در گذشته‌های دور این منطقه در کانون راه ابریشم قرار داشت. که شرق و جنوب آسیا را به ایران، خاورمیانه و اروپا متصل می‌کرد. در دوره جدید دولت‌های نوپا به دنبال مسیرها و خطوط ارتباطی جدیدی با دنیای پیرامون بوده اند. از این رو، توجه به چین، هند و ایران به عنوان مسیر ارتباطی با این مناطق و نیز جهان خارج مطرح شد. بدین منظور، کشورهای مختلف نیز کوشیده‌اند تا طرح‌های مختلفی را ارائه کنند. روسیه همچنان بر مسیرهای ارتباطی گذشته تاکید دارد. آمریکا در سال ۲۰۱۲ طرح راه ابریشم آمریکایی را مطرح کرده است. چین در سال ۲۰۱۴ طرح «یک کمربند، یک راه» یا به اختصار «کمربند راه» را مطرح نموده است. ترکیه بیشتر بر شرق - غرب از طریق دریای خزر تاکید دارد. ایران کوشیده است با نگرشی عملگرا و ثبات جو به این منطقه وارد شده و در طول سه دهه اخیر عملکرد آن نیز از سوی تحلیل گران مختلف با نگاهی مثبت مورد توجه واقع شده است. در سالهای پس از استقلال کشورهای منطقه، ایران تلاش های مهمی برای گسترش زیرساخت های ارتباطی و اقتصادی با منطقه انجام داده است که از همان نخستین ماه های پس از استقلال آسیای مرکزی آغاز شده و ادامه یافته است. با دارا بودن ویژگی های جغرافیایی و مسیر ارتباطی مناسب برای پیوند دادن جمهوری های آسیای مرکزی و بازارهای جهانی، قلمرو جمهوری اسلامی ایران بهترین شرایط را در اختیار داشت و بر اساس این ویژگی ها، اریک هوگلند ایران را «پل اقتصادی» بین کشورهای محصور در خشکی آسیای مرکزی و بازارهای بین المللی دانسته و می نویسد: « تلاش دیپلماتیک و استراتژی های سرمایه گذاری ایران در آسیای مرکزی از سال ۱۹۹۲، بر دستیابی به پذیرش نقش ایران به عنوان یک پل اقتصادی استوار بوده است. این سیاست براساس عدم مداخله در مسائل داخلی آنها و تقویت همکاری های اقتصادی تنظیم گردیده است.»



در واقع، ایران اهداف اقتصادی را در صدر برنامه های خود در منطقه قرار داده و از پی گیری سیاست اقتصادی در آسیای مرکزی چند هدف را دنبال می نماید که اهم آنها عبارتند از: دسترسی به مواد خام برای صنایع؛ بازار فروش کالاهای ایرانی به ویژه مواد مصرفی؛ مسیری برای انتقال صادرات ایران به مناطق دیگر و تبدیل ایران به مسیر ترانزیت صادرات و واردات این کشورها؛ همکاری ها در زمینه انرژی؛ سرمایه گذاری در زیر ساختارها؛ بویژه همکاری های منطقه ای در اکو و خزر (دامن پاک جامی، ۱۳۸۸: ۱۷۵-۱۷۶). در عرصه ژئوپلتیک، مناطق استقلال یافته برای ایران اهمیت زیادی دارند بطوری که بعدها در سند چشم انداز توسعه تاکید زیادی بر آنها شد. در سند "سند چشم انداز بیست ساله" که اهداف بلند مدت را تا سال ۲۰۲۵ ترسیم می کند، مهم ترین هدف، "تبدیل ایران به کشوری توسعه یافته، با جایگاه اول اقتصادی، علمی و فنی در سطح منطقه آسیای جنوب غربی" است (سند چشم انداز بیست ساله ج.ا. ایران، ۱۳۸۴). حضور در فرایندهای منطقه ای در چارچوب این سند، از اهمیت ویژه برخوردار است. از این منظر، با توجه به اینکه فرایندهای منطقه ای متناسب با نیازهای منطقه شکل و توسعه می یابند، کناره گیری از مشارکت در این فرایندها به نادیده گرفتن منافع ملی منجر می شود و بهترین اقدام برای ایران، مشارکت فعال در شکل دهی و جهت بخشی به اینگونه فرایندهاست (واعظی، ۱۳۸۵: ۳۶).

اما در عرصه امنیت از فردای فروپاشی شوروی و تضعیف نهادهای دولتی، بخاطر همجواری برخی از آنها با کشور افغانستان و شرایط خاص آن در آن زمان، بیشتر کشورهای منطقه نگران ناامنی و ظهور و بروز تهدیدهای گوناگون شدند و این موضوع بویژه برای کشورهای جنوبی اوراسیای مرکزی همانند تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان بیشتر بود. کهنه سربازان بازگشته از جنگ افغانستان در منطقه مذکور و بویژه در دره فرغانه می توانستند منشاء مشکلاتی برای این کشورها باشند. در عمل هم ابتدا در تاجیکستان و سپس در ازبکستان اتفاقات مختلفی روی داد که هزینه های زیادی به همراه داشت. در تاجیکستان یک جنگ داخلی میان نیروهای ملی و مذهبی از یک سو و نیروهای باقی مانده از دوره کمونیسم روی داد که به

کشتار حدود پنجاه هزار نفر و آوارگی چند صد هزار نفر انجامید. در عرصه فرهنگی نیز، آسیای مرکزی ژرفای راهبردی فرهنگ و تمدن ایرانی ست و یکی از عوامل مهم در حفظ و بقای زبان پارسی و فرهنگ ایرانی بر خلاف وضعیت تمدن های مصر و سوریه و شامات، همین منطقه بوده است که با حفظ و بسط زبان و فرهنگ ایرانی، بار دیگر و در ترکیب با دین اسلام بقای آن را تامین نموده و حتی به گسترش آن کمک کرده است.

### دستاوردها و نتایج

سیاست خارجی ایران در این چهار دهه بیش از هر چیز از دو مولفه استقلال عمل داخلی و تحولات محیطی تاثیر پذیرفته و می توان بر این اساس دو دوره متفاوت را از هم جدا کرد. در دوره نخست که منطقه در چارچوب اتحاد شوروی تعریف می شد، ایران بر اساس اصل نه شرقی و نه غربی روابط محدودی با شوروی داشت و بخاطر اشغال افغانستان، حمایت نظامی از عراق و نیز مساله جریانهای چپ گرا در ایران، کمتر امکانی برای تعامل با مسکو وجود داشت و ایران در یک چارچوب ایدئولوژیک و نه عملگرایانه به موضوعات مختلف منطقه‌ای و جهانی و نیز مسائل حوزه اوراسیایی می نگریست. ایران شوروی را یکی از نمادهای شیطنی و امپریالیسم شرقی تعریف می کرد و از طریق برنامه های رادیویی در تلاش بود تا ملت‌های مسلمان در بند و زندانی امپراتوری روس ها را دعوت به اسلام و شورش کند. اما با خروج ارتش سرخ از افغانستان و پایان جنگ ایران و عراق و سپس فروپاشی شوروی شرایط متحول شد. در دوره جدید اما چهره روسیه عوض گشت. روسیه از مرزهای ایران دور شد. این دوری جغرافیایی، چهره دیگری از روسیه را برای دولتمردان ایرانی ترسیم نمود. روسیه به سده های پیش از قاجار برگشت و اینک دو دولت تهدیدات مشترکی داشتند و طبیعتاً منافع آنها نیز در برخی موضوعات مشترک شد و این موضوع همکاری هایی را در تعاملات دوجانبه، منطقه‌ای و بین المللی رقم زد که به همکاری های راهبردی نظامی و امنیتی در افغانستان و سوریه منجر شد.

یکی از مهم ترین تلاش های ایران برای تعامل با منطقه و همکاری با دولتها، سیاست منطقه گرایی و استفاده از دیپلماسی چند جانبه و سازو کارهای نهادی بوده است و این موضوع را بسیاری از تحلیلگران منطقه به عنوان شاخص ترین سیاست ایران ذکر کرده اند (Herzig, 2004: 503-504). اما اقدامات و ابتکارات ایران فراتر از این تلاش های کارگزاری بود و شاهد ارائه طرح هایی ساختاری چون سازمان کشورهای ساحلی خزر و گسترش اکو هم بوده ایم. می توان گسترش سازمان اکو را مهم ترین تلاش ایران برای منطقه گرایی در این حوزه دانست و بر این اساس، ایران در صدد برآمد تا توافقاتی را با سران کشورهای منطقه برای ایجاد ارتباطات و گسترش زیر ساختهای حمل و نقل انجام دهد و در این راه موفقیتهایی نیز داشته است (Wastnidge, 2017:5). برای این منظور، پس از فروپاشی شوروی نخستین نشست رهبران کشورهای عضو اکو در روزهای ۱۶ و ۱۷ فوریه ۱۹۹۲ در تهران برگزار شد. پس از نشست تهران با پیوستن آذربایجان، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان اعضای اکو به هشت عضو افزایش یافت (کولایی، ۱۳۸۸:۳۲). اما در چارچوب اکو طرح های مهمی ارائه شده اند که می توان از طرح های حمل و نقل و ارتباطات یاد کرد. حجم مبادلات تجاری اعضای اکو در سال های اخیر نشان می دهد تجارت در منطقه از رشد نسبی خوبی برخوردار شده است. با بررسی حجم مبادلات تجاری این کشورها با دیگر کشورهای جهان، نتیجه می گیریم که اگر برنامه ریزی مناسب صورت می گیرد، می توان از ظرفیت های موجود در این کشورها برای افزایش تجارت درون منطقه و تأمین سود بیشتر برای همه اعضای اکو بیشتر بهره برداری کرد. سهم این کشورها از واردات جهان از ۱/۴۲ درصد در سال ۲۰۰۰ به ۲/۰۶ درصد در سال ۲۰۰۵ افزایش یافت. سهم این کشورها از صادرات جهان هم از ۱/۳۲ درصد در سال ۲۰۰۰ به ۱/۹۳ درصد در سال ۲۰۰۵ افزایش یافته است. (کولایی، ۱۳۸۸: ۱۵۷).

نهاد دیگری که علاقه ایران به سیاست منطقه گرایی را در آسیای مرکزی و قفقاز نشان می دهد، پیشنهاد سازمان کشورهای ساحلی دریای خزر است که در سال ۱۳۷۳ ایران در نخستین نشست سران کشورهای ساحلی دریای خزر پیشنهاد تشکیل آن را ارائه کرد. اگر چه این پیشنهاد متاسفانه در آن زمان با استقبال شایسته ای روبرو نشد،

اما بتدریج در نشستهای مختلف مقامات و کارشناسان منطقه روندی طی شد که توانسته است تا کنون گامهایی را برای تشکیل این نهاد فراهم نماید. در سال ۱۹۹۳ کشورهای عضو در مورد تشکیل یک مرکز پژوهشی در مورد دریای خزر توافق نمودند (Herzig, 2004: 515). از آن زمان نشستهای دوره‌ای سران و سالیانه مقامات وزارت خارجه و کارشناسان توانسته است از گسترش اختلافات کشورهای منطقه جلوگیری نموده و توافقاتی را در زمینه‌های محیط زیست، شیلات، کشتیرانی و امنیت در حوزه دریای خزر شکل دهد و در ۲۱ مرداد ۱۳۹۷ کنوانسیون حقوقی این عرصه آبی در بندر آکتائو قزاقستان به امضای سران کشورهای منطقه رسیده است. یکی از نهادهای دیگر که در سالهای اخیر برای ایران اهمیت داشته، سازمان همکاری شانگهای است که با هدف حل و فصل اختلافات مرزی بین کشورهای منطقه در سال ۱۹۹۵ با عنوان نشست شانگهای پنج تشکیل شد و در سال ۲۰۰۱ به سازمان فعلی تغییر نام داد. ایران در سال ۱۳۸۵ عضو ناظر آن شد و سپس در سال ۱۳۸۸ درخواست عضویت رسمی آن مطرح گشت و در حال حاضر همچنان مطرح است. ایران قصد دارد از طریق عضویت در این سازمان و استفاده از ظرفیت‌های سازمان به برخی از اهداف راهبردی سیاست خارجی خویش دست یابد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۸۶-۱۸۵).

جمهوری اسلامی ایران کوشیده است تا در کنار روابط دو جانبه با کشورهای منطقه از ابزارهای نهادی بهره گیرد و برای این منظور کوشیده است تا با بسط نهادهای موجود، پیوستن به آنها و یا ایجاد نهادهای نو، در جهت همکاری و همگرایی اقتصادی و ایجاد و تثبیت ثبات و امنیت منطقه‌ای پیشگام شود و اگر چه نتوانسته به نتایج درخوری برسد اما مجموعه این تلاشها بی نتیجه نبوده و در مواردی توانسته در نقش آفرینی مثبت ایران در منطقه موثر باشد. اما در حوزه ارتباطات و حمل و نقل، علاوه بر زیر ساختهای موجود مانند خط آهن سراسری ایران از شمال تا جنوب که دریای خزر را به دریای عمان وصل می کند و از شرق تا غرب که افغانستان را به ترکیه متصل می سازد، مجموعه‌ای از زیر ساختهای جدید نیز در سالهای اخیر ایجاد شده که استانبول را به بندر عباس، و نیز چابهار و بندر عباس را به آلماتی پیوند می دهد. در ۱۰ سال گذشته ایران طرح هایی را اجرا کرده که خط ریلی آن را تا ۱۲ هزار کیلومتر گسترش داده

است (Kozhanov, 2013: 9). ایران همچنین برای تکمیل زیر ساختهای ارتباطی با منطقه دو طرح بزرگ را در دستور کار قرار داده است. نخست طرح راهگذر شمال - جنوب است که کشورهای شمال اروپا، روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز را از طریق ایران به خلیج فارس، دریای عمان و اقیانوس هند متصل می سازد. موافقتنامه کریدور حمل و نقل بین‌المللی شمال - جنوب در شهریور ۱۳۷۹ در سن پترزبورگ به امضای وزرای حمل و نقل سه کشور ایران، هند و روسیه رسید. کریدور شمال - جنوب مهمترین حلقه تجارت بین آسیا و اروپا می باشد که در مقایسه با مسیرهای سنتی از نظر مسافت و زمان تا ۴۰ درصد کوتاهتر و از نظر هزینه تا ۳۰ درصد ارزانتر می باشد. این کریدور ارتباط ترانزیتی کشورهای شمال اروپا و روسیه را از طریق ایران و دریای خزر به کشورهای حوزه اقیانوس هند، خلیج فارس و جنوب آسیا برقرار می سازد. در این میان، اتصال خلیج عمان و بندر چابهار در ساحل شمال شرقی دریای مکران یا دریای عرب به عنوان بندری راهبردی به این راهگذر در مبادله کالا به شرق کشور و همسایه‌های شرقی و آسیای مرکزی نقش مهمی ایفا خواهد کرد و منطقه را از مسیر ایران و بنادر آن به جهان پیوند می دهد (Pejic, 2017: 6).

بعد از توافق برجام، امیدها برای افزایش فرصتهای ایران و امکان گسترش روابط افزایش یافت. در بنیاد بین‌المللی صلح کارنگی نیز رومر و همکارانش در مقاله‌ای به بازگشت ایران به منطقه پس از تحریم‌ها اشاره کرده و فرصتهای مهمی را در حوزه مسائل سیاسی، اقتصادی و راهبردی برای ایران پیش بینی کرده اند. از نگاه آنان، ایران با جمعیت بیش از ۸۰ میلیونی، مرز زمینی با ترکمنستان، و دسترسی به خلیج فارس و دریای خزر، نقش عمده‌ای در بازار جهانی انرژی داشته و یک مرکز حمل و نقل منطقه‌ای است و می تواند بتدریج به یک شریک منحصر به فرد و قابل توجه برای کشورهای آسیای مرکزی تبدیل شود (Rumer, 2016: 14). اگر چه، در عمل گسترش تعاملات ایران و آسیای مرکزی و قفقاز کند و بطئی بوده اما همچنان امیدها برای یافتن جایگاهی در خور قابلیت‌های واقعی ایران در همکاری با منطقه وجود دارد و حتی خروج امریکا از برجام هم نمی تواند این موضوع را از مسیر فزاینده خود خارج نماید.

در هر تحلیلی از دستاوردهای سیاست منطقه‌ای ایران بایستی به این نکته مهم توجه داشته باشیم که هم در محیط ملی و هم منطقه‌ای و بین‌المللی، عواملی وجود دارند که برای جمهوری اسلامی ایران محدودیتهایی جدی را ایجاد می‌کنند. بیش از همه ایران در اولویت بخشی به امر اقتصادی و توسعه مشکلاتی دارد. ساختار و ماهیت نظام سیاسی و ایدئولوژی انقلاب اسلامی از آنچنان جایگاه و اهمیتی در عرصه سیاستگذاری برخوردار است که اولویت بخشی به توسعه و رفاه و اقتصاد را محدود می‌سازد و این عاملی برای ضعف بخش خصوصی، ناکارآمدی بخش دولتی و در نتیجه ناتوانی از برنامه‌های مهم اقتصادی در خارج مانند سرمایه‌گذاری، انتقال فناوری و گسترش روابط تجاری و اقتصادی است. همینطور در سطح منطقه نیز با وجود اهمیت بخشی جمهوری اسلامی ایران به اقتصاد و فرهنگ بجای سیاست و ایدئولوژی در تعامل با دولتهای آسیای مرکزی و قفقاز، اما متأثر از فضای رسانه‌ای غربی و برخی اسلام‌هراسی‌های بجا مانده از دوران شوروی، نگرش کلی دولتمردان منطقه به ایران کمابیش برساخته آن در فضا سازی باقی مانده بود و هنوز هم ادامه دارد. ضمن اینکه سیاست مهار و فشار و محاصره از سوی غرب در این منطقه نیز نسبت به جمهوری اسلامی ایران تداوم یافته و بویژه از زمان تصویب تحریم‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد در سالهای ۱۳۸۵ به بعد، گاه تحریم‌های مضاعفی علیه ایران در منطقه انجام شده است.

از نگاه فرهاد عطایی، محدودیت‌ها و موانع ایران را در بعد داخلی می‌توان در نبود درک مناسب از منطقه در مراحل اولیه، نبود سیاست خارجی منسجم در مورد منطقه، نگاه به منطقه از منظر میراث بجا مانده از دوره شوروی، نبود ایده‌ها و ابتکارات فکری جدید در سیاست خارجی ایران، ناتوانی در جلب اعتماد رهبران کشورهای منطقه، و غیر تخصصی بودن امر سیاست خارجی دید و در بعد خارجی نیز، سوء ظن رهبران منطقه نسبت به ایران، تداوم ذهنیت‌های شورویایی نسبت به خارج، و ایران ستیزی ایجاد شده از سوی امریکا مهم‌ترین محدودیتها و موانع بوده‌اند (Atai, 2000: 119-120). از این رو، فعالیت‌های دیپلماتیک و اقتصادی ایران در منطقه بر خلاف تصور رایج، چندان هم آسان نبوده است. نیکلای کوزانف پژوهشگر دانشگاه اروپایی در سن پترزبورگ نیز مهم‌ترین محدودیتهای ایران را در منطقه شامل نگرش دولتهای تازه استقلال یافته در

تعامل با قدرتهای جهانی، نظام های سکولار در منطقه، نگرانی آنها از مذهب و حضور و رقابت قدرتهای بزرگ در منطقه می داند ( Kozhanov, 2013: 2-3). از نگاه مهدی سنایی، مهم ترین موانع برای گسترش روابط با منطقه را می توان چنین برشمرد: بهره گیری ناکافی از ابزار نوین در اعمال سیاست های منطقه ای؛ توجه ناکافی دولت به حمایت از فعالیت های اقتصادی بخش خصوصی در منطقه؛ وجود تصویر غلط از ایران در منطقه؛ و خصومت آمریکا با ایران که از یک سو باعث کم اثر کردن ابتکارات ایران در آسیای مرکزی توسط ایالات متحده شده و از سوی دیگر بخشی از توان دیپلماتیک ایران را صرف ممانعت از نفوذ آمریکا در منطقه کرده است (سنایی، ۱۳۸۸: ۱۵۲).

رقابت امریکا با ایران در منطقه آنچنان اهمیت دارد که برخی تحلیلگران منطقه صراحتاً آن را به زیان ثبات و توسعه منطقه دانسته اند (Yuldasheva, 2008: 133) و حتی سباستین پیروس از ایران به عنوان حلقه گم شده همگرایی آسیای مرکزی یاد می کند (Peyrouse, 2014: 6). سیاست غربی و بویژه امریکایی « همه چیز منهای ایران» و تحریمهای بین المللی با هدف محدود سازی روابط ایران و کشورهای منطقه تنظیم شده و امریکا کوشیده است تا در این سه دهه با وجود کوتاه بودن مسیرهای انتقال انرژی از ایران، اما بر انکار آن و تشویق هر مسیری غیر از آن تاکید کند (Wastnidge, 2017: 8). بعد از استقلال کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، نفوذ آمریکا در این مناطق افزایش پیدا کرد و هم زمان با این، تبلیغات ضد ایرانی صورت گرفت و این ترس را بوجود آورد که ایران در جستجوی صدور انقلاب به این کشورهای نوپا است. اخراج ایران از کنفرانس بین المللی آذربایجان در سال ۱۳۷۲ و نیز جلوگیری از انتقال انرژی کشورهای منطقه از مسیر ایران از نمونه های این سیاست هستند (بنگرید به: Ehteshami, 2002:304). کشورهای منطقه نیز کمابیش از این سیاستها دنباله روی کرده اند. ازبکستان به عنوان مهمترین کشور منطقه در سالهای ۱۹۹۷ تا ۲۰۱۴ از این سیاست امریکا پیروی نموده و روابط با ایران را کاهش داده است. از نگاه واشنگتن، نفوذ ایران در آسیای مرکزی و قفقاز تهدیدی برای منافع آمریکا در منطقه پنداشته می شد و از این رو، در پی منزوی کردن ایران بر آمده و بویژه این موضوع را در ارتباط با خطوط انتقال انرژی در دستور کار قرار داده بود

(Yazdani, 2005: 142-148). کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز تحت فشار امریکا و یا وعده کمکهای سیاسی، اقتصادی و نظامی آن کشور، نسبت به توسعه و تعمیق روابط با ایران جانب احتیاط را نگاه می دارند. استراتژی «همه چیز بدون ایران» که از سوی امریکا در منطقه دنبال می شود، نه تنها ایران بلکه دیگر کشورهای منطقه را نیز از مزایای همسایگی ایران و بهره‌گیری از موقعیت ژئوپلیتیک آن در تامین نیازهای اقتصادی خود محروم ساخته است. اصرار امریکا بر عدم استفاده از خاک ایران در انتقال منابع انرژی منطقه که ارزان ترین، سریع ترین و امن ترین مسیر است، بخشی از این استراتژی است. بدیهی است تداوم این استراتژی، روابط ایران با کشورهای نظیر آذربایجان، گرجستان و ازبکستان که دارای رابطه نظامی-امنیتی نزدیکتری با امریکا هستند را تحت الشعاع قرار خواهد داد. نفوذ و حضور امریکا در گرجستان و آذربایجان و حمایت از مثلث آنکارا-باکو-تفلیس، موازنه قوا در منطقه را به ضرر ایران و روسیه بر هم زده است (مرادی، ۱۳۸۵: ۵۷).

سباستین پیروس به درستی به این نکته اشاره کرده است که غرب به هزینه آسیای مرکزی مانع از برقراری رابطه و دسترسی کشورهای منطقه به ایران شده و این امید هست که پایان مناقشه هسته‌ای می تواند منجر به توسعه مبادلات اقتصادی، منطقه‌ای و دو جانبه بشود. اگر ایران بتواند نقش اقتصادی بیشتری در منطقه بازی کند به سود همه کشورهای منطقه است و موقعیت جغرافیایی ایران در چشم کشورهای آسیای مرکزی که همیشه علاقمند به پیدا کردن راه هایی برای گسترش و برای به دست آوردن دسترسی به دریا‌های جنوبی بوده اند یک فرصت مهم است. پروژه های مهمی برای اتصال جاده و راه آهن شبکه آسیای مرکزی به ایران، و همچنین به ترکیه و افغانستان وجود دارد اما آنها با توجه به شرایط جغرافیای سیاسی کنونی کاملاً غیر استفاده مانده اند (بنگرید به: Peyrouse, 2014). کوژائف در مورد رقابت امریکا با ایران در منطقه می نویسد: ایران در مقایسه با امریکا مشکلات مالی دارد. وی با اشاره به تجارت سالانه ۳ میلیارد دلاری امریکا با کشورهای منطقه، از سرمایه گذاری چشمگیرش در کشورهای منطقه یاد می کند که در سال ۲۰۱۲ در قزاقستان بیش از ۱۴ میلیارد دلار و ۲۵ درصد از کل سرمایه گذاری خارجی در این کشور بوده است. وی



همچنین از سرمایه گذاری واشنگتن در منابع گازی ترکمنستان یاد کرده و امریکا را تامین کننده ۷۰ درصد کمک های مالی و فنی به دولت تاجیکستان می داند (Kozhanov, 2013: 6-7).

در تحولات مختلف سیاسی و امنیتی منطقه، جمهوری اسلامی ایران همواره سیاست حمایت از صلح و ثبات و پرهیز از مداخله در امور سایر کشورها را دنبال نموده است. جمهوری اسلامی ایران کوشیده تا به عنوان میانجی برای حل و فصل بحران های منطقه عمل کند و در بحران قره باغ و تاجیکستان با چنین رویکردی وارد عمل شد و به گسترش روابط اقتصادی، ایجاد شالوده ارتباطی و فعالیت های فرهنگی در چارچوب نظامهای سیاسی جدید پردازد. روابط دوجانبه ایران با کشورهای منطقه نیز به اعتماد سازی منطقه ای کمک نموده و با توجه به تجربه ایران در مبارزه با تروریسم در سوریه و عراق، دولت های منطقه نگرش مثبتی به ایران برای حمایت امنیتی دارند. در سال ۲۰۱۶ رئیس جمهور ایران در ملاقات وزیر خارجه ترکمنستان از او خواست که دو کشور با یکدیگر همکاری امنیتی کنند. وزیر امور خارجه ایران نیز در دیدار با وزیر خارجه ترکمنستان نسبت به گسترش بنیادگرایی اسلامی هشدار داده و پیامدهای آن را برای آسیای مرکزی خطرناک دانست. به نظر می رسد که نگرانی های امنیتی مشترک قبلی تهران و عشق آباد می تواند به همکاریهای امنیتی مهم تری در منطقه آسیای مرکزی بینجامد (Ramani, 2016: 1).

طی سه دهه اخیر، ایران با اهداف و اصولی نسبتاً مشخص وارد تعامل با منطقه شده و اگر چه در نهایت عملگرایی با کشورهای منطقه تعامل کرده است اما دولت های منطقه با تاثیر پذیری از فضای رسانه ای بین المللی و نیز فشارهای غرب در تعامل با ایران با احتیاط برخورد داشته اند و همین موضوع نیز موجب شده تا با وجود فرصت های زیاد برای همکاری ایران و کشورهای منطقه اما در عمل سطح این ارتباطات محدود مانده و ایران نتوانسته است نقش موثر متناسب با جایگاه خود را ایفا نماید. ضعف های فنی و اقتصادی، دولتی بودن اقتصاد، و فشارهای بین المللی اجازه نداده اند تا ایران از مزیت تاریخی، فرهنگی و جغرافیایی پیوسته خود با منطقه بهره برداری لازم را بنماید و عملاً از مسیرهای ارتباطی و خطوط انتقال انرژی و تعاملات تجاری دور مانده و قابلیت های

راهبردی ایران در ارتباط با منطقه تضعیف شده و محدود بماند و همین موجب شده تا با تعبیر گوناگونی چون "سیاست دسته گل" (Haliday, 1995: 220)، "بازیگری میل" (Cornell, 2001: 44) و "عمل‌گرایی" (Hunter Spring 2003, :133) از آن یاد شود. همچنین، سیاست ایران در منطقه از سوی تحلیلگران غرب به عنوان سیاست حفظ وضع موجود، و سیاست عملگرا یاد شده است. سباستین پیروس صراحتاً به عملگرایی ایران اشاره کرده و آن را فاقد نگرش ایدئولوژیک به منطقه دانسته است (Peyrouse, 2014: 2). با وجود نقش مثبت و موثر ایران در حوزه های امنیتی و اولویت بخشی به روابط اقتصادی با کشورهای منطقه، جایگاه اقتصادی ایران در روابط منطقه‌ای به دلایل مختلف چندان درخور توجه نبوده است. در حال حاضر، ایران جایگاهی در میان شرکای اقتصادی ردیف یک تا ده کشورهای منطقه ندارد و کمتر از ۵ درصد از تجارت آنها با ایران است. مهم‌ترین این دلایل را باید در فقدان اولویت توسعه اقتصادی در داخل و در نتیجه ضعف اقتصاد ایران در حوزه سرمایه‌گذاری، فناوری و بخش خصوصی، فقدان اولویت دیپلماتیک برای منطقه، و سیاست امریکایی محدود سازی ایران دید و از این رو، روابط اقتصادی ایران با منطقه به خاطر عدم وجود بخش خصوصی قدرتمند و بخش دولتی کارآمد صرفاً در حد برخی فعالیت‌های پيله وری محدود باقی ماند و خطوط هوایی نیز روز به روز محدودتر شد.

### نتیجه‌گیری

سیاست خارجی ایران در این چهار دهه ماهیت و کارکردی متفاوت داشته و این تفاوت عمدتاً از نگرش هویتی نظام سیاسی جدید، گفتمان‌های اصلی حاکم بر عرصه سیاست ملی و سیاست خارجی، نقش ادراکی و قابل‌تصور دولتمردان ایرانی از یک دولت انقلابی بر خاسته است. ایران پس از انقلاب محصول انقلابی اسلامی بود که بخش‌های مهمی از ابعاد و عناصر هویتی، ذهنیتی و ساختاری دوران گذشته کشور را نفی نموده و برای نظام سیاسی و دولت جدید هویتی متفاوت قائل بود و این موضوع در تعریف محیط خارجی و دوست و دشمن و تعیین منافع و اولویتهای سیاست خارجی تأثیری بنیادین داشت و بویژه کارکردهای معمول و مرسوم دولت از نگاه اندیشمندان

سیاسی سده های گذشته در باب دولت و ملت را نیز به چالش می گرفت. اگر چه در طول دهه های بعدی این نگرش و نقش بتدریج در پرتو تعاملات بین المللی دستخوش بازنگری هایی گردید، اما شاکله و عناصر اساسی آن هویت دینی و انقلابی همچنان چون عنصری تعیین کننده به بقا و بازتولید خود ادامه داده اند.

دهه نخست انقلاب اسلامی، دولت با نگاهی کاملاً فراملی، انقلابی و ایدئولوژیک به روابط با اتحاد شوروی می نگریست. اگر چه این گفتمان به مرور و در پرتو واقعیت های محیطی و مشکلات جنگ تغییراتی را تجربه نمود اما در مورد نظام سیاسی بین المللی آن زمان و اتحاد شوروی کمابیش همان بود. از این رو در دهه نخست در چارچوبی کاملاً ایدئولوژیک و نگاه ساختاری بین المللی سیاستی مبتنی بر نفی و شوروی و دوری از آن را در پیش گرفته و با وجود برخی تلاش ها از سوی آن ابرقدرت، اما جمهوری اسلامی همواره به دیده سوء ظن به آن نگریسته است. اگر چه شوروی مواضع ایران در مقابل امریکا را مغتنم دانسته و کوشید تا از فشارهای بیشتر امریکا در حد امکان همانند وتوی برخی قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل متحد جلوگیری نماید، اما ایران انقلابی هم به خاطر ابرقدرتی شوروی و هم ایدئولوژی الحادیش و نیز رفتارهایی مانند اشغال افغانستان تمایلی به روابط و مناسبات خوب با آن نداشت. شوروی متحد عراق بود و با آن قراردادهای نظامی داشت و اگر چه سیاست اعلامی بی طرفی نسبت به جنگ اتخاذ نمود، اما در چارچوب آن سیاستها از بغداد حمایت کرده و همین بر شدت بدبینی ها در ایران افزود.

اما در دوره دوم، در پرتو شرایط پس از جنگ تحمیلی و فروپاشی شوروی و گفتمان سازندگی، دولتمردان جمهوری اسلامی ایران در ارتباط با منطقه اوراسیایی نقش جدید و نوینی را برای دولت قائل بودند و لذا دولت سازندگی از سیاست نفی و انکار و نگاه عقیدتی به یک سیاست باز و عملگرا و بهره گیری از فرصتهای ژئوپلتیک ناشی از فروپاشی شوروی و دور شدن یک ابر قدرت از مرزهایش روی نمود. در این دوره روابط با روسیه در پرتو نامه حضرت امام خمینی به گورباچف و قرارداد دهساله همکاری های سال ۱۹۸۹ آغاز و با وجود فراز و نشیب های مختلف اما به یکی از مهم ترین روابط خارجی ایران تبدیل شده و در چارچوب سیاست شرقی مورد توجه دولت جمهوری

اسلامی ایران قرار گرفته و در سه بحران منطقه‌ای مهم (تاجیکستان، افغانستان و سوریه) به همکاری‌های سیاسی، امنیتی، نظامی و اطلاعاتی مهمی در برابر ناامنی و تروریسم انجامیده و تأثیرات مهمی بر روند تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی داشته است. لذا، سیاست خارجی ایران با نگاهی عملگرایانه به منطقه ورود نموده و در طول نزدیک به سه دهه اخیر در چارچوب روابط دو جانبه و منطقه‌گرایی گام‌های مهمی برای ثبات، امنیت و توسعه در منطقه برداشته است. تحکیم روابط دو جانبه، سیاست حفظ وضع موجود در رابطه با نظام‌های سیاسی، ایجاد زیرساخت‌های ارتباطی و حمل و نقلی و انتقالی انرژی در خاک ایران و از مرزهای اوراسیایی تا خلیج فارس و دریای عمان و ایجاد و تقویت سامانه‌های بندری از مهم‌ترین اقدامات ایران برای گسترش تعاملات منطقه‌ای بوده است. در تحولات مختلف سیاسی و امنیتی منطقه، جمهوری اسلامی ایران همواره سیاست حمایت از صلح و ثبات و پرهیز از مداخله در امور سایر کشورها را دنبال نموده است. سیاست ایران را در منطقه می‌توان بیشتر تدافعی (جلوگیری از ناامنی و تهدید احتمالی)، محتاطانه، حفظ وضع موجود و حرکت در کنار سیاست خارجی روسیه دانست. در واقع، اگر چه ایران شاید امتیازی از دست نداده اما امتیازی هم به دست نیاورده است. سیاست ایران در این منطقه تحت الشعاع نوع روابط آن در مناطق و موضوعات دیگر همانند منازعه با آمریکا مانده است. اقدامات ایران را می‌توان در عدم نگاه ایدئولوژیک به منطقه، توجه به روابط اقتصادی و فرهنگی، میانجیگری در بحران‌های منطقه‌ای، کمک به صلح و ثبات و آشتی، و تلاش برای نهادگرایی منطقه‌ای در قالب گسترش سازمان اقتصادی منطقه‌ای اکو و پیشنهاد تشکیل سازمان کشورهای ساحلی دریای خزر در جریان نشست سران کشورهای ساحلی در تهران دریافت. از این رو، ملاحظه می‌شود که ایران با اهداف و اصولی عمدتاً فرهنگی و تمدنی و اقتصادی به تعامل با کشورهای منطقه پرداخته و در نتیجه این روابط، مجموعه‌ای از تبادلات تجاری و اقتصادی و انتقال انرژی و حمل و نقل کالا برقرار شده و ادامه یافته است. روابط اقتصادی ایران با دولت‌های ترکمنستان، آذربایجان و قزاقستان از رتبه درخور توجهی در ارتباطات اقتصادی و تجاری در رابطه با منطقه اوراسیایی

برخوردار نبوده به طوری که در حال حاضر جایگاهی در میان شرکای اقتصادی ردیف یک تا ده کشورهای منطقه ندارد و کمتر از ۵ درصد از تجارت آنها با ایران است. مهمترین این دلایل را باید در فقدان اولویت توسعه اقتصادی در داخل و در نتیجه ضعف اقتصاد ایران در حوزه سرمایه گذاری، فناوری و بخش خصوصی، فقدان اولویت دیپلماتیک برای منطقه، و سیاست امریکایی محدود سازی ایران دید و از این رو، روابط اقتصادی ایران با منطقه به خاطر عدم وجود بخش خصوصی قدرتمند و بخش دولتی کارآمد صرفاً در حد برخی فعالیت های پبله وری و محدود باقی ماند و خطوط هوایی نیز روز به روز محدودتر شد. اگر چه دولت های منطقه با تاثیر پذیری از فضای رسانه‌ای بین المللی و نیز فشارهای غرب در تعامل با ایران با احتیاط برخورد داشته اند و همین موضوع موجب شده ایران نتواند نقش متناسب با جایگاه خود را ایفا نماید. ضعف های فنی و اقتصادی، دولتی بودن اقتصاد، و فشارهای بین المللی اجازه نداده اند تا ایران از مزیت تاریخی، فرهنگی و جغرافیایی خود با منطقه در حد و قواره های مورد انتظار بهره برداری کند. درست است که نگاه ایران به منطقه اقتصادی بوده و کمتر عناصر سیاسی را دخیل کرده است، اما این موضوع صرفاً در ارتباط با کشورهای منطقه بوده و چون نسبت به سایر مناطق اولویت های ایران نیز غیر اقتصادی است در نتیجه شرایط را برای دامن زدن به چهره سیاسی و مذهبی ایران از سوی دولت های غربی فراهم کرده است. این موضوع موجب شده تا عامل خارجی نقش گسترده تری در سیاست ایران هراسی داشته باشد. آنچه که طی این سه دهه در عرصه همکاری های منطقه‌ای ایران و همسایگان آسیای مرکزی انجام شده، اگر چه توانسته به نقش آفرینی موثر و سازنده ایران در حوزه های امنیتی و اقتصادی و فرهنگی منجر شود و اینک در کشورهای منطقه عموماً ایران به عنوان یکی از پشتوانه های ثبات و امنیت منطقه‌ای نگریده می شود، اما برای برداشتن گامی اساسی با هدف همگرایی منطقه‌ای و توسعه در مرزهای مشترک و دستیابی به یافته هایی چشمگیر در حوزه توسعه در مناطق مرزی بایستی به بازنگری در نگرش ملی نسبت به توسعه و اولویتهای اقتصادی پرداخت.

سیاست خارجی ایران در چهل سال دوره انقلاب اسلامی را در حوزه اوراسیایی باید سیاستی مستقل، در دوره نخست ایدئولوژیک و سپس عملگرا و از همه مهم تر جستجوی امنیت و ثبات، نفوذ فرهنگی و تمدنی، و یارگیری برای مهار تهدیدات غربی و حفظ استقلال عمل در پرتو آن دانست. ایران در طول این چهار دهه سیاستی ابتکاری در منطقه داشته است. اگر هم بتوان از ابتکار عملی سخن گفت عمدتا مربوط به نخستین سالهای استقلال کشورهای منطقه از ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۵ است. ابتکار عمل ایران بیشتر در گسترش سازمان اکو، طرح ایجاد کشورهای ساحلی دریای خزر، طرح غیر نظامی کردن خزر و طرح های میانجی گرایانه در بحران های منطقه ای بوده است. اما پس از آن ایران بیشتر سیاستی سلبی را در پیش گرفته است. ایران به تعبیری حلقه مفقوده هر نوع روندی در حوزه همگرایی، نهادگرایی، توسعه، ارتباطات و انتقال انرژی در منطقه بوده است و عناصر سه گانه: ضعف بخش خصوصی اقتصاد، نگرش دولتمردان منطقه و فشار های امریکا در منطقه موجب عدم پیوند بنیادین میان ایران و منطقه در روندهای اساسی منطقه مانند همگرایی منطقه ای، نهادگرایی موثر، انتقال انرژی، حمل و نقل و ارتباطات و توسعه اقتصادی بوده است. منطقه اوراسیایی در چهار دهه حیات انقلاب اسلامی اولویت اول و دوم سیاست خارجی نبوده است. هم در گفتمان انقلابی دهه نخست و هم در گفتمان های دوره دوم به دلایلی مانند شدت خصومت های موجود میان ایران و غرب، نقش غرب در روابط اقتصادی ایران، قدرت غرب در فشار بر ایران و مسائل مهم و راهبردی ایران در حوزه خلیج فارس و خاورمیانه، عملا امکان اولویت بخشی به حوزه اوراسیایی وجود نداشته و ندارد. حتی در سالهای دهه ۱۹۹۰ که دولت سازندگی برای این منطقه اهمیت زیادی قائل بود و توجه در ساختارهای رسمی به این منطقه وجود داشت و شخص رئیس جمهور بر ارتباطات منطقه ای در این قلمرو نظارت می کرد، اما همچنان اولویت ایران مسائل و موضوعات و مناطق دیگر بودند؛ یا در دوره دولت هشتم و نهم که علنا بر سیاست نگاه به شرق تاکید می شد، اهمیت و فوریت و مخاطره بر انگیزی مسائل ایران در رابطه با امریکا، اسرائیل و برخی دول عربی مانند عربستان، و نهادهای بین المللی نظیر سازمان ملل متحد کمتر مجال برای اولویت بخشی واقعی و عملی به حوزه اوراسیایی

باقی می گذاشت. مادام که حیاتی ترین و راهبردی ترین و امنیتی ترین مسائل ایران به غرب و حوزه عربی و خاورمیانه‌ای پیوند یافته است، شاید دور از انتظار باشد که حوزه های دیگر بتوانند چنین جایگاهی را اشغال کنند. اما آیا تاکید رهبر جمهوری اسلامی ایران بر سیاست شرقی، می تواند این عرصه را در اولویت نخست قرار دهد؟ این موضوعی ست که شاید نتوان در حال حاضر به سادگی به آن پاسخ داد.

### منابع و مأخذ

۱. ابلاغیه سند چشم انداز جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴، دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام، در سایت [www.majma.ir](http://www.majma.ir)
۲. احتشامی، انوشیروان، سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستین چی (تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸).
۳. افشردی، محمد حسین، ژئوپلتیک قفقاز و سیاست خارجی ج.ا. ایران (تهران: دوره عالی جنگ سپاه، ۱۳۸۱).
۴. حاجی یوسفی، امیرمحمد، (۱۳۷۶)، «بررسی بحران های چهارگانه در نظریه روابط بین الملل»، مجله سیاست خارجی، سال یازدهم، شماره ۴، زمستان
۵. دامن پاک جامی، مرتضی، (۱۳۸۸)، دیپلماسی اقتصادی ایران در آسیای مرکزی، تهران وزارت امور خارجه.
۶. دهقانی فیروز آبادی، سید جلال، (۱۳۸۸)، تحول در نظریه پردازی مطالعات منطقه‌ای، فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، سال دوم، شماره ۵.
۷. دهقانی فیروز آبادی، سید جلال (زمستان ۱۳۸۵) " بررسی گفتمانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی"، فصلنامه مطالعات ایراس، شماره ۲.
۸. رضایی، محسن، ایران قدرت منطقه‌ای در <http://rezaee.ir>
۹. رضانی، روح الله (۱۳۸۰)، چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر نی.
۱۰. سردارآبادی، خلیل الله، «بررسی تطبیقی مواضع آمریکا و شوروی در قبال جنگ ایران و عراق»، فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی، شماره ۳۱، (تابستان ۱۳۸۱).

۱۱. سنایی، مهدی، (۱۳۸۸)، ایران و جمهوری های آسیای مرکزی، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز شماره ۶۶، تابستان.
۱۲. \_\_\_\_\_، (۱۳۸۸)، روابط ایران و آسیای مرکزی، روندها و چشم اندازها، تهران، وزارت امور خارجه.
۱۳. طهماسب (هانتر)، شیرین، «ایران، روسیه و جمهوری های جنوبی شوروی» فصلنامه گفتگو، تابستان ۱۳۷۵، شماره ۱۲.
۱۴. طباطبایی، سیدعلی، (۱۳۹۰)، «بررسی تطبیقی رویکرد راهبردی چین، روسیه، آمریکا، هند، پاکستان و ایران به سازمان همکاری شانگهای»، فصلنامه راهبرد، سال بیستم، شماره ۶.
۱۵. کولایی، الهه، (۱۳۷۹)، سازمان همکاری اقتصادی اکو، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۶. \_\_\_\_\_، (۱۳۸۴) بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۷. \_\_\_\_\_، (۱۳۷۶)، سیاست و حکومت در آسیای مرکزی، تهران: سمت.
۱۸. لینک، پیترو، ناومکین، ویتالی، (۱۳۹۰)، آسیای مرکزی؛ دو دهه پس از استقلال، ترجمه مهدی سنایی و علیرضا عیاری، تهران: مؤسسه ایراس.
۱۹. مرادی، منوچهر، چشم انداز همکاری ایران و اتحادیه اروپا در تأمین ثبات و امنیت در قفقاز جنوبی، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۵۴، تابستان ۱۳۸۵.
۲۰. موسوی، رسول، نقش ایران در پیشبرد مذاکرات صلح تاجیکستان، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۳۸۱، ۳۹.
۲۱. واعظی، محمود، منافع روسیه و غرب در آسیای مرکزی و قفقاز و نقش تشکل های چند جانبه، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶۶، تابستان ۱۳۸۸.
۲۲. هرتزیگ ادموند، ایران و حوزه جنوبی شوروی سابق، ترجمه: کاملیا احتشامی اکبری، ترجمه: کاملیا احتشامی اکبری، تهران: ۱۳۷۵ مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت خارجه.
۲۳. هرمن، ریچارد، «نقش ایران در ادراکات و سیاست های اتحاد جماهیر شوروی ۸۸-۱۹۴۶» ترجمه الهه کولایی، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره ۲-۱۰۲.



24. Atai, Mohammad. F(2000), Iran and the Newly Independent States of Central Asia, in Iran and Eurasia, Edited by A. Mohammadi and A. Ehteshami, London, ITHACA.
25. Chubin Shahram (1982), "Gain for Soviet Policy in the Middle East", International Security, vol.6, No.4, Spring.
26. Chubin, Shahram (1987), "Hedging in the Gulf: Soviets Arm Both Sides", International Defense Reverse", June .
27. Chubin Shahram (1983), "The Soviet Union and Iran", Foreign Affairs, vol. 61, No.4, spring.
28. Herzig, Edmund (2004), Regionalism, Iran and Central Asia, in: (<https://www.researchgate.net/publication/227723934>).
29. Hubel Helmut (1989), "The Soviet Union and the Iran- Iraq war", in the Gulf war, Edited By Hennis maul and otto pick, New york, st martin's press.
30. Hunter, Shirin (Spring 2003) "Iran's Pragmatic Regional Policy", Journal of International Affairs, Vol. 56, No.2.
31. Kozhanov, Nikolay (2013), Iran in Struggle for Influence in Post-Soviet Central Asia, Available in: [http://www.eisa-net.org/be-bruga/eisa/files/events/warsaw2013/paper\\_Kozhanov](http://www.eisa-net.org/be-bruga/eisa/files/events/warsaw2013/paper_Kozhanov)
32. Mesbahi, Mohiaddin (2004), Central Asian Survey, Vol.23, No.2.
33. Mesbahi, Mohiaddin Central Asia and the Caucasus After the Soviet Union: Domestic and International Dynamics, Gainesville, University Press of Florida, 1994
34. Triantaphyllou, Dimitrius and Andreas Kotelis Greese, National Role and Foreign Policy: An Exploratory Study of Greek Elites' Perceptions towards Turkey Kostas Ifantis, Paper No.94 Hellenic Observatory Papers on Greece and Southeast Europe AUGUST 2015
35. Moltz James, and Dennis Ross, the Soviet Union and the Iran –Iraq War, University of California, Berekly.
36. Pejic, Igor (2017), The "Game" in Central Asia - Iran and Turkey, Available in: <http://strelok-analysis.com/wp-content/uploads/2017/07/The-game-in-Central-Asia-part-4-edited>
37. Pejic, Igor (2017), THE "GAME" IN CENTRAL ASIA, MAY 10, 2017, Available in: <http://foreignchronicles.com/the-game-in-central-asia-igor-pejic>.

38. Peyrouse, Sebastien & Sadykzhan Ibraimov (2010), Iran's Central Asia Temptations, <https://www.hudson.org/research/9808>.
39. Peyrouse, Sebastien (2014), Iran's Growing Role in Central Asia? Geopolitical, Economic and Political Profit and Loss Account, 6 April 2014, in:<http://studies.aljazeera.net/en/dossiers/2014/04/2014416940377354>.
40. Ramani, Samuel (2016), Has Iran Finally Found a Security Partner in Central Asia? The Diplomat, May 19, 2016 و <http://thediplomat.com/2016/05/has-iran-finally-found-a-security-partner-in-central-asia>.
41. Ramazani R.K., "Soviet Foreign Policy and Revolutionary Iran: Continuity and Change", Soviet Strategic Interests in the Middle East.
42. Rumer, Eugene, Richard Sokolsky and Paul Stronski (2016), U.S Policy Towards Central Asia, Carnegie Endowment for International Peace, in: [http://carnegieendowment.org/files/CP\\_259\\_Central\\_Asia\\_Final.pdf](http://carnegieendowment.org/files/CP_259_Central_Asia_Final.pdf)
43. Tolpov, F (2007) "Russia in Central Asia", The Journal of Central Asia and Caucasus, No.5.
44. Weitz, Richard (2015), 19 October, Iran's empowerment in Central Asia and the South Caucasus, (in:<http://cacianalyst.org/publications/analytical-articles/item/13293>).
45. Role Theory in Foreign Policy Marijke Breuning Subject: Political Psychology, Political Values, Beliefs, and Ideologies, World Politics Online Publication Date: May 2017 DOI: 10.1093/acrefore/9780190228637.013.334
46. Wastnidge, Edward (2017), Central Asia in the Iranian Geopolitical Imagination, Cambridge Journal of Eurasian Studies, Available in: <http://oro.open.ac.uk/49201>.
47. Yazdani Enayatollah, Iran's Policy towards Central Asia and its Implications for US-Iran Relations, International Journal of Central Asian Studies, Volume 10, 2005
48. Yermukanov, Marat, "Kazakhstan Seeks Iran's Reconciliation With The West," Eurasia Daily Monitor, Vol 3, Issue 117, June 16, 2006.